تجدید حیات فرهنگی

دستغیب، عبدالعلی

با گشاده‏رویی در را به رویمان می‏گشاید، هنوز قامت بلند و تکیده‏اش چونان پرچمی در باد، برافراشته و در اهتزاز است. استاد عبدالعلی دست‏غیب، نماد و نماینده بازمانده از نسلی است که با افت و خیزهای بسیار، طوفان‏های فکری فراوانی را از سرگذرانده و اکنون در آستانه هفتاد و چهارسالگی، در آرامشی موءمنانه، بی‏هیچ ادعا، تکلف و تظاهری، چون دوستی صمیمی، آرام در کنارمان می‏نشیند و در حالی که تسبیح درشت دانه‏اش را در میان انگشتان بلندش می‏غلطاند، به پرسش‏های ما با تأمل پاسخ می‏دهد.

در کنار اندیشمند نقادی هستیم که طی چهاردهه، مجموعه آثار 14 تن از نویسندگان و شاعران این سرزمین را به نقد کشیده و اکنون در شرایط دشوار بیماری و کهولت نیز اگر دست و دیده‏اش یاری کنند، ذهن نقاد و روح نوجوی او، چون همیشه در جست‏وجوی کشف افق‏های تازه‏تر است. بی‏تردید استاد عبدالعلی دست‏غیب، برجسته‏ترین منتقد ادبی ایران در چهاردهه اخیر است. مردی که هنوز لهجه شیرین شیرازی و با صفای شهرستانی خود را از دست نداده و نسبت به تجدید حیات فرهنگی ایران، عاشقانه پای می‏فشارد، عالمانه از آن دفاع می‏کند و منادی بازگشت به اصالت‏های فرهنگ بومی ماست. چنین است که حضور آرام‏بخش، آگاهی عمیق، انصاف علمی و نقدپذیری فراوان او، جرأتمان می‏بخشند که حتی در دومین جلسه گفت و گو نیز پرسش‏های فراوان دیگری را با او مطرح کنیم، گرچه، چشم‏های خسته استاد هر لحظه به ما پیام می‏دهند که او خسته است، پس وعده ما تا دیداری دیگر و گفت‏وگویی دیگر.

سیدعبدالعلی دست‏غیب در سال0 131خورشیدی در شیراز در خانواده‏ای روحانی و فرهنگی دیده به جهان گشود. پدرش، سید جواد و مادرش مرضیه بیگم، هر دو از خویشان نزدیک و از خانواده دست‏غیب بودند. شادروان سیدجواد دست‏غیب، از وعاظ بود و سپس کارمند وزارت معارف (فرهنگ و آموزش و پرورش بعدی) شد و نزدیک به بیست سال به تدریس و اداره آموزش و پرورش شهرستان‏های فیروزآباد و جهرم پرداخت.

عبدالعلی دست‏غیب، آموزش‏های ابتدایی و دوره اول متوسطه را در فیروزآباد و جهرم به پایان برد و سپس وارد دانشسرای مقدماتی شیراز شد و پس از فراغت از تحصیل، به تدریس در دبستان‏های شیراز و کازرون پرداخت. وی پس از کودتای 28 مرداد سال 1332 به دلیل شرکت در مبارزات سیاسی نهضت ملی نفت، دستگیر شد و سالی را در زندان بود. دست‏غیب پس از آزادی از زندان، به علت ممنوعیت از مشاغل دولتی، به کار در دفتر اسناد رسمی و روزنامه‏های محلی شیراز پرداخت و مدت سه سال نیز کارمند غیررسمی و روزمزد اداره بهداشت شد و تا سال 7331 به همه نقاط دور و نزدیک استان فارس سفر کرد. وی سپس برای ادامه تحصیل به تهران آمد و وارد دانشسرای عالی تهران شد. (7331) و لیسانس فلسفه و علوم تربیتی گرفت. دست‏غیب پس از آن، فوق لیسانس همین رشته را ادامه داد، اما به دلیل موانعی درس را ادامه نداد و از آن پس تا سال 9531 به تدریس ادبیات، فلسفه، علوم تربیتی، نقد ادبی و جامعه شناسی در دبیرستان‏ها، دانشسراهای مقدماتی و دوره‏های تربیت‏معلم در شیراز و تهران پرداخت. وی در سال 9531 بازنشسته شد و از آن پس، توانست وقت بیشتری را به مطالعه و نگارش اختصاص دهد.

عبدالعلی دست‏غیب از سال 6231 به بعد در روزنامه‏های شیراز: (پارس، بهار ایران، دوست ملت، گلستان)، و همچنین در مجله‏ها و روزنامه‏های تهران: (اطلاعات، کیهان، آشفته، سخن، فردوسی، نگین، روشنفکر، امید ایران، پیام نوین، راهنمای کتاب، آینده، آدینه، کلک، کیهان فرهنگی، نیستان و ادبیات داستانی، مقاله و مطلب نوشته است. این مقالات در زمینه‏های متنوع «تاریخ»، «فلسفه»، «جامعه‏شناسی» و «هنر» است.

از استاد دست‏غیب نزدیک به هزار مقاله و چهل کتاب چاپ و منتشر شده و ده عنوان کتاب دیگر وی نیز در دست چاپ است. استاد در سال 1531 با خانم مینا شیخ‏نیا دختر شادروان دکتر غلامعلی شیخ‏نیا، استاد دانشگاه تهران ازدواج کرد. همسر او، فارغ‏التحصیل هنرستان موسیقی است. استاد دست‏غیب دارای دو فرزند «ناکتا» و «محمد جواد» است که در تهران به کار پزشکی اشتغال دارند.

استاد دست‏غیب در سال 4731 از سوی وزارت فرهنگ و ارشاداسلامی به عنوان منتقد نمونه برگزیده شد و لوح سپاس خدمات فرهنگی دریافت کرد. همچنین، در سال 2831 طی مراسمی در صدا و سیما، استاد دست‏غیب به عنوان چهره ماندگار در رشته نقد ادبی شناخته شد و موفق به دریافت لوح تقدیر و جایزه گردید؛ ضمناً در همین سال، حوزه هنری در مجلس بزرگداشتی به مناسبت هفتاد سالگی استاد و نیز پنجاهمین سال فعالیت ادبی او، لوح تقدیری به ایشان اهداء کرد.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب، تقاضا می‏کنیم ابتدا به روال کیهان فرهنگی، گفت‏وگو را از خاندان و خانواده و کودکی‏تان آغاز کنید.

استاد عبدالعلی دست‏غیب: بسم‏الله الرحمن الرحیم. با سلام خدمت شما و هیأت تحریریه مجله و خوانندگان عزیز کیهان فرهنگی. من خیلی وقت است که افتخار همکاری با مجله شما را دارم، اما از زندگی خودم چیز قابل توجهی که درخور گفتن باشد ندارم. پس اجازه بدهید از خاندان دست غیب در شیراز شروع کنم و برای این آغاز، از سعدی کمک بگیرم که گفت:

همه قبیله من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

عرض شود، خاندان دست‏غیب در شیراز سابقه‏ای 800-900 ساله دارند.

کیهان فرهنگی: با همین عنوان «دست‏غیب»؟

استاد دست‏غیب: بله، من در دوران جوانی با شادروان محیط طباطبایی که آن وقت به مجله تهرانمصور می‏آمدند، در دفتر آن مجله آشنا شدم. ایشان آن زمان، دوجا مقاله می‏نوشت: هم در روزنامه اطلاعات و هم در مجله تهرانمصور. هیأت تحریریه مجله هم به او ارادت داشتند. من هم آن زمان، طرفدار شعر نو بودم و نسبت به نسل قدیم‏تر از خودم یک حالت پرخاشی داشتم و مثل همه جوان‏های درس‏خوانده آن نسل، فکر می‏کردم که کسانی مثل آقای محیط طباطبایی، پیر و فرسوده‏اند و تجدد را نمی‏فهمند! در حالی که آقای محیط طباطبایی با ادبیات و شعر فرانسه مأنوس بود.

جدای از این، او زبان عربی و تاریخ هم می‏دانست و در این دو زمینه، صاحب نظر بود و من مقالات او راخوانده بودم. آقای محیط از شعر نو انتقاد می‏کرد و یک بار هم بر سر این موضوع با هم مشاجره کردیم. پیر مرد کمی ناراحت شد و من هم با قهر و ناراحتی، از دفتر مجله بیرون رفتم. البته، حالا از آن برخوردها پشیمانم. هفته بعد که مجدداً به دفتر تهرانمصور رفتم، مرحوم محیط هم آنجا نشسته بود. من سلام کردم و به اصلاح پوزش‏خواهی کردم؛ ایشان گفت: «نه مسأله‏ای نیست، ما هم که جوان بودیم، همینطور بودیم.» و بعد اضافه کرد: «من مطالبی را که تو می‏نویسی می‏خوانم، خوب است.»، خلاصه مرا تشویق کرد و همان‏جا راجع به نام خانوادگی دست‏غیب گفت: «من در اسناد دوره تیموری، شجره‏نامه خانواده شما را دیده‏ام.»، البته این اسناد حالا هم در مزار سید میرمحمد در شیراز محفوظ است. سادات دست‏غیب در شیراز، از قدیم‏الایام سمت تولیت آستانه سید میرمحمد را داشته‏اند.

کیهان فرهنگی: لطفاً در باره وجه تسمیه «دست‏غیب» هم توضیح بفرمایید.

استاد دست‏غیب: من این موضوع را یکبار برای آقای باستانی پاریزی تعریف کردم و ایشان خواست یادداشت کند، گفتم: من فکر نمی‏کنم این روایت، واقعیت داشته باشد.

ایشان گفت: «من این چیزها را دوست دارم.»، به هر حال، آنچه در خانواده ما معروف است و از معمرین شنیده‏ایم، این است که دو برادر به نام‏های «عنایت‏الله» و «هدایت الله» از دست ظلم و جور خلفای بنی‏امیه و کارگزار سخت گیر آنها، فرار می‏کنند و به فارس که گرایش به تشیع در آنجا زیاد بوده، می‏آیند. در شیراز، حاکم یا بزرگ شهر، از آنها معرفی‏نامه می‏خواهد و می‏پرسد: «به چه دلیل قبول کنیم که شما سادات و از اولاد پیامبر هستید؟.»، خب، آن دو برادر مدرکی همراهشان نداشتند و خجل می‏شوند. گفته‏اند که در همان موقع دستی از غیب می‏آید و شجره‏نامه آنها را در دامن برادر بزرگتر، یعنی «هدایت‏الله» می‏اندازد و از آنجا به «دست‏غیب» مشهور می‏شوند. املاء درست فامیلی ما هم «دستِ غیب» است. به همین دلیل، من فامیلی‏ام را جدا از هم می‏نویسم. «دستغیب» یعنی دستش غیب شد، در حالی که این شهرت، اشاره به دستِ غیبی دارد که شجره‏نامه سیادت آن دو برادر را، در دامن هدایت‏الله انداخته بود.

کیهان فرهنگی: از افراد شاخص این خاندان در گذشته، چه کسانی مشهورترند؟

استاد دست‏غیب: همانطور که گفتم، سادات دست‏غیب در شیراز پیوسته سمت تولیت سید میرمحمد را داشته‏اند، در بین خانواده ما، چند شاعر و عالم دین هم بوده‏اند. یکی از آنها مرحوم «نظام شیرازی» از شعرای اواسط دوره قاجاریه است که دیوانش در آستان قدس موجود است. زمانی که من به مشهد رفته بودم و با آقای محمود فرخ از شاعران خراسان دیدار کردم، گفت: «ما اشعار مرحوم نظام دست غیب را این‏جا داریم.»، مرحوم نظام، هم شاعر بود و هم عالم.

کیهان فرهنگی: دیوان شعر ایشان هنوز چاپ نشده؟

استاد دست‏غیب: نخیر، کسی همت نکرده که این دیوان را تصحیح و چاپ کند. یکی دیگر از وخویشان ما که او هم اهل منبر و وعظ و خطابه بود، عنایت الله دست‏غیب بود. این نکته را هم اضافه کنم، که این دو اسم عنایت‏الله و هدایت‏الله، غالباً در خاندان دست غیب تکرار شده، تا یاد آن دو برادر مهاجر زنده بماند. به هر حال، این شخص، شیفته حافظ بوده و در فامیل به ایشان «روحی» می‏گفتند و به همین عنوان شهره بود. او وارد سیروسلوک هم شده بود و انجمنی به نام حافظیه با فضلای شیراز داشت. این آقای روحی پس از فوت، در محل آرامگاه حافظه دفن شد. حالا برای این که، همه چیز را در باره او گفته باشم اضافه کنم که مرحوم روحی در منبر معمولاً از حافظ و ارتباط خاصی که او با خدا داشته، صحبت می‏کرد و مردم شهر هم، تعجب می‏کردند که چرا یک واعظ و عالم دینی، این همه از حافظ صحبت می‏کند! به هر حال، ایشان نظریات خاصی داشته و به همین دلیل، مردم در صدد آزارش برمی‏آیند و او ناگزیر از شیراز، فرار می‏کند و به هند می‏رود. در آنجا با «بلاوودسکی» آشنا می‏شود. این بلاوودسکی، آن زمان انجمنی درست کرده بود به اسم «برادران نور» که یک شعبه از «صوفیسم» بود. بلاوودسکی یک زمانی در آمریکا بازار گرمی داشته و میلیون ها طرفدار پیدا کرده بود؛ بعد هم که به هند می‏رود، آنجا تشکیلاتی درست می‏کند و برای خودش دارای پیروانی می‏شود. در دوره اخیر، اعضاء خانواده ما عموماً یا اهل منبر و مسجد بودند، یا اهل آموزش و پرورش و کمتر در اداراتی غیر از فرهنگ و آموزش و پرورش رفته‏اند.

کیهان فرهنگی: ببخشید، پدربزرگتان هم در کسوت روحانیت بودند؟

استاد دست‏غیب: بله، پدربزرگم مرحوم جلال‏الدین دست‏غیب، مجتهد شهر و طرف مراجعه مردم بود و در ضمن طبق سنت دیرین، تولیت سید میرمحمد را هم داشت. ایشان در دوره جوانی اجتهاد گرفته بود و زمانی که در شیراز وبا آمده بود، همراه خانواده از شیراز خارج می‏شود تا به اصفهان بروند، در بین راه خودش به بیماری وبا مبتلا می‏شود و فوت می‏کند و ناچار خانواده به شیراز برمی‏گردند. آنچه برای من مهم است این است، که پسر بزرگ ایشان که اسمش «سید منصورالدین» بوده، همیشه پسوند «شیرازی» را در دنبال فامیلی دست‏غیب اضافه می‏کرده و در سن 18 سالگی به جای پدر می‏نشیند و پیشنماز می‏شود، اما یک سال بعد، عشق به تحصیل چنان خواب از چشمانش می‏گیرد که علی‏رغم مخالفت مادر و بدون اجازه او، به نجف می‏رود، درس می‏خواند و عالم می‏شود.

کیهان فرهنگی: شما ایشان را دیده بودید؟

استاد دست‏غیب: بله، اولین باری که ایشان را دیدم، در سیدنصرالدین بود، حجره‏ای داشت و همان جا درس می‏داد. البته، من آن وقت، در سن نبودم که از ایشان استفاده کنم، می‏گفت: «در نجف با چند نفر از مجتهدین بزرگ هم‏مباحثه بوده‏ام.» ایشان اطلاعات فراوانی از ادبیات عرب داشت، اما مثل بچه ها ساده بود. من آن زمان 12 سال داشتم، یادم هست که پدرم با حالتی گلایه‏آمیز به او گفت: «شما غیر از درس‏هایی که در شیراز خوانده‏اید، 18 سال هم در نجف تحصیل کرده‏اید و مجتهد درجه یک و جایزالحکم شده‏اید، خب، اگر قرار بود اینطور باشد که در همین شیراز هم ممکن بود. مرحوم سیدمنصورالدین به پدرم گفت: «میرزا جواد! من غیر از این نمی‏توانم باشم.» به هر حال، همانطور که گفتم، بیشتر افراد خانواده ما در همان مسند منبر و وعظ و خطابه باقی ماندند و اندکی هم جذب آموزش و پرورش شدند.

کیهان فرهنگی: پدرتان هم اهل وعظ و منبر بودند؟

استاد دست‏غیب: بله، پدرم اوایل به تأسی از پدرش اهل منبر بود، اما بعد، وارد خدمت آموزش و پرورش شد. ما مدت‏ها با خانواده همراه ایشان به بهبهان و فیروزآباد و جاهای دیگر می‏رفتیم. البته آن زمان، راه‏ها و وسایل حمل و نقل هم مثل امروز نبود. ما با کجاوه، با اسب و الاغ و به صورت قافله به فیروزآباد و جاهای دیگر می‏رفتیم. به همین دلیل، در شهرهای کوچک استان فارس بزرگ شدیم.

کیهان فرهنگی: بنابراین، تحصیلات ابتدایی‏تان احتمالاً در شیراز نبوده.

استاد دست‏غیب: من آموزش ابتدایی و دوره اول متوسطه‏ام را در فیروزآباد و جهرم گذراندم.

کیهان فرهنگی: استاد! در کدام محله شیراز ساکن بودید.

استاد دست‏غیب: منزل ما در گود عرب‏ها بود، خیابانی در امتداد خیابان لطفعلی‏خان زند، که بازاری هم آنجا بود و گویا، عده‏ای از عرب‏های ناصری آن‏جا ساکن بودند و مسجد مشیر، هم در همان محل است.

کیهان فرهنگی: از خاطرات کودکی‏تان از آن محل بفرمایید.

استاد دست‏غیب: آن زمان خانه اقوام ما نزدیک به هم بود. یادم هست که من در اعیاد مذهبی و نوروز همراه با پدرم برای دیدن بزرگان و اقوام می‏رفتیم.

کیهان فرهنگی: مزار سیدمیرمحمد هم در همان گود عرب‏ها بود؟

استاد دست‏غیب: نه، مزار سید میرمحمد، برادر حضرت شاهچراغ در قسمت جنوب شیراز است که بعد منتهی می‏شود به مسجد جامع عقیق شیراز که از بناهای عمر و لیث صفاری است. به این مسجد، مردم شیراز «مسجد جمعه» می‏گویند و یکی از قدیمی‏ترین مساجد ایران است. وسط آن هم، بنایی شبیه خانه کعبه ساخته شده.

کیهان فرهنگی: این ساختمان شبیه کعبه را به چه منظوری در مسجد ساخته بودند؟

استاد دست‏غیب: دقیقاً نمی‏دانم، کتابی هست به نام «مسجد جامع شیراز» اثر علینقی بهروزی، آن جا علت ساخت این بنا را نوشته‏اند. باید به آن کتاب مراجعه کنید. در ضمن، نوسازی این مسجد هم داستانی دارد. وقتی که شهید دست‏غیب پس از تحصیلات از نجف به شیراز آمدند، این مسجد مخروبه بود و فقط یکی از محراب‏هایش باقی بود و خاک و گل تا وسط پشت‏بام مسجد آمده و کتیبه‏هایش هم افتاده بود. این مسجد به همت شهید دست‏غیب و با کمک شخصی به نام «ابن یوسف حدائق» و مردم شیراز، خاکبرداری و مرمت شد و این کار حدود دو سال طول کشید. آن زمان، یک بازارچه هم بود که سیدمیرمحمد را به حضرت شاهچراغ وصل می‏کرد و به آن بین‏الحرمین می‏گفتند و درایام کودکی ما به آنجا می‏رفتیم و برای خودمان عالمی داشتیم. آن موقع بین این دو محل مسقف بود و آن سقف در آن آفتاب گرم جنوب، مغتنم بود. این مجتمع متأسفانه به صورت قبلی خودش نگهداری نشد سقف آنجا را برداشتند و این واقعاً ضایعه بزرگی بود. حالا البته این محوطه را وسیع کرده‏اند، طوری که سیدمیرمحمد و مسجد جامع را دربرمی‏گیرد.

کیهان فرهنگی: حالا که ذکرخیری از شهید آیت‏الله دست‏غیب شده درباره نسبت فامیلی‏تان با ایشان هم بفرمایید.

استاد دست‏غیب: خب، ما یک خانواده هستیم. فکر می‏کنم ایشان پسرعموی پدرم هستند. البته ما دو تیره‏ایم و کمی هم اختلاف در گذشتگان ما بود، بین ما که از اولاد عنایت‏الله دست‏غیب هستیم و آن‏ها که از اولاد عنایت‏الله نیستند.

کیهان‏فرهنگی: منظورتان اجداد شما و همان دو برادری است که در زمان بنی‏امیه به فارس آمدند؟

استاد دست‏غیب: نه، آن‏ها که مربوط به قرن‏ها پیش‏اند، منظورم عنایت‏الله دستغیب جد ما و پدر جلال‏الدین دست‏غیب است که این اواخر در شیراز بودند و اختلافی هم که عرض کردم، مربوط به زمانی است که من 10 یا 12 سال داشتم. همان‏طور که گفتم، اسم‏های عنایت‏الله و هدایت‏الله در فامیل ما غالباً تکرار شده است.

کیهان فرهنگی: استاد! مشوق شما به مطالعه کتاب در دوره نوجوانی و جوانی بیشتر چه کسی بود؟

استاد دست‏غیب: همان‏طور که گفتم، پدرم فرهنگی بود و اهل مطالعه بود و به کتاب علاقه داشت. البته من خارج از مطالب درسی، هرجا که بحث و درسی بود، می‏رفتم. در خانواده هم اعمام و بنی‏اعمام بودند که مسایل دینی را خود بلد بودند و من پیش آنها می‏رفتم و تلمذ می‏کردم. بعد هم به خاطر حرفه‏ام باید درس مقدماتی برای معلمی می‏خواندم و به همین دلیل، پای درس اساتید مختلف می‏رفتم. مثلا یکی از خویشان مادری من آقای حکیم بود. ایشان، فلسفه ملاصدرا را تدریس می‏کرد و من هم می‏رفتم و گوش می‏دادم. مرحوم حکیم بیان خوبی داشت. ادبیات عرب و فارسی را خوب می‏دانست و خیلی مسلط و شیرین درس می‏داد و به همین دلیل، وقتی مرحوم فروزانفر به شیراز آمده بود، از او دعوت کرد که به تهران برود و در دانشکده الهیات تدریس کند. آقای حکیم سال 56 ناپدید شد.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب! بعد از تحصیل در دانشسرای مقدماتی شیراز، به چه کاری پرداختید؟

استاد دست‏غیب: من بعد از فراغت از تحصیل در دانشسرا، در دبستان‏های شیراز و کازرون تدریس می‏کردم. بعد از کودتای 28 مرداد سال 32 به دلیل فعالیت‏های سیاسی، مرا معلق کردند. مدتی گرفتار بودم و بعد کارهای مختلفی کردم، دو سال در دفتر اسناد رسمی کار کردم. سه سال مأمور روزمزد اداره بهداشت بودم و در آن مدت تمام خطه فارس، شهرها، شهرک‏ها و روستاها ر از بندرلنگه و گاوبندی و گناوه و بوشهر تا سرحد فارس و اصفهان که به آن «آس و پاس» می‏گویند وجب به وجب، گشتم.

کیهان فرهنگی: درباره آن سال‏ها و خاطراتی که از شهرها و روستاها داشتید، چیزی به یادگار ننوشته‏اید؟

استاد دست‏غیب: چرا، یادداشت‏های زیادی داشتم ولی متأسفانه در سوانح ایام بر اثر اهمال از بین رفت. من در آن مدت، جاهایی رفتم که مردم از مأموران دولت تنها «امنیه» را دیده بودند! گاهی باید به جاهایی در اطراف لار می‏رفتیم، که مجبور بودیم برای رسیدن به مقصد و انجام کار، هشت فرسخ پیاده‏روی کنیم.

کیهان فرهنگی: استاد! کار شما در شهرها و روستاهای فارس مشخصاً چه بود؟

استاد دست‏غیب: ما برای درمان بیماری مالاریا، چند قطره خون از سرانگشتان مردم می‏گرفتیم و خون‏ها را برای آزمایش به آزمایشگاه می‏فرستادیم و اگر مشخص می‏شد که کسی بیماری مالاریا دارد، او را معالجه می‏کردیم.

کیهان فرهنگی: استاد! حالا که یادداشت‏هایتان از دست رفته، لطفاً خاطره‏ای از سفرهای دور و دراز و دشوارتان از آن سال‏ها، بفرمایید.

استاد دست‏غیب: عرض کنم، بین شیراز و مرودشت، محلی است به نام «بیضاء» که قبلاً شهر بوده و دانشمندان بزرگی هم از آن جا برخاسته‏اند. یادم هست یکبار به ما مأموریت دادند که برای خون‏گیری از مردم آنجا و درمان مالاریا به یکی از روستاهای مشرف به کوههای بیضاء به نام ابراهیم‏آباد برویم. البته، قبلاً به ما گفته بودند، که آن روستا، راه اتومبیل‏رو ندارد ولی ماشینی که از طرف «یونیسف» در اختیار ما گذاشته بودند، «دوج» بود و این ماشین آنقدر قوی بود که از راه‏های سخت کوهستانی هم بالا می‏رفت. به هر حال، حرکت کردیم و بعد دیدیم اهالی امامزاده ابراهیم، از مدتی پیش همت کرده‏اند و کناره‏های کوه را تراشیده‏اند و جاده‏ای اتومبیل رو درست کرده‏اند. وقتی به محل مورد نظر رسیدیم. اهالی روستا همگی به دیدن ما آمدند. البته، آنجا یک جیپ هم بود، اما ماشین ما برای روستاییان ظاهراً خیلی جالب بود! ناگهان خودمان را در محاصره جمعیت روستاییان دیدیم، کدخدای آنجا پیش ما آمد و گفت: اگر فکری به حال این ماشین نکنید، مردم روستا از روی کنجکاوی، امشب همه قطعات این ماشین را از هم باز می‏کنند و صبح این ماشین، تکه بزرگش چراغش خواهد بود! گفتیم چه کار باید کرد؟ گفت: ماشین را در محلی که اطرافش دیوار هست بگذارید. ما هم ماشین را در محوطه‏ای که محصور بود اما در نداشت قرار دادیم و یک ژاندارم را هم خبر کردیم که مراقب باشد. وقتی هوا تاریک شد، کدخدا مجدداً آمد و گفت: مردم روستا می‏گویند چند چراغ توری (زنبوری) هم اطراف ماشین روشن بگذارید که ماشین را خوب ببینیم! ما هم چراغ توری تهیه کردیم و اطراف ماشین گذاشتیم. شب، هوای آنجا بسیار سرد بود و باید در اتاق با پتو می‏خوابیدیم. من آن شب خوابم نمی‏برد و در ضمن، کنجکاو شده بودم ببینم روستاییان چه کار می‏کنند.

کیهان فرهنگی: این موضوع، چقدر شبیه نمایشنامه «سماور ندیده‏ها»ست.

استاد دست‏غیب: بله، جالب بود که از ساعت یک نیمه‏شب تا چهار صبح، هر بار که نگاه می‏کردم، می‏دیدم مردم روستا بساط خودشان را روی پشت‏بام خانه‏هایشان پهن کرده‏اند و با تعجب به تماشای ماشین ما، مشغولند! تنها نزدیک‏های صبح دیدم روستاییانی که به تدریج خسته شده بودند، به داخل خانه‏هایشان رفتند.

کیهان فرهنگی: استاد! از دوران همکاری‏تان با مجله پیام نوین خاطره‏ای بفرمایید.

استاد دست‏غیب: موقعی که مقالاتی درباره ادبیات کلاسیک و همینطور ادبیات معاصر و عرفان خودمان در پیام نوین می‏نوشتم، محققی در مسکو بود به نام «کمیساراف» که تخصص‏اش در ادبیات فارسی بود. او کتابی نوشته بود که من ندیده بودم، اما آنها که آن زمان روسی می‏دانستند، به من گفتند: یک فصل از کتابش راجع به نقدهایی است که تو نوشته‏ای و آن قسمت را برای من ترجمه کردند. کمیساراف آنجا نوشته بود: «دست‏غیب در نسل جوان در زمینه نقد ادبی، پیشگام است.»، بعد دکتر یارشاطر اظهار تمایل کرد که با مجله‏اش «راهنمای کتاب» همکاری کنم، وقتی به دفتر آن مجله رفتم، جلسه داشتند و مرحوم دانش‏پژوه هم آنجا بود. ایشان دانشمندی اسلام‏شناس و مجتهد بود و حدود 200 جلد کتاب تألیف کرده بود و اطلاعات بسیاری از تاریخ داشت. البته مابعداً با هم فامیل شدیم، به این ترتیب که پسر ایشان، با خواهر خانم من ازدواج کرد و بعد از آن ارتباطمان بیشتر شد.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب! از چه زمانی به نوشتن داستان کوتاه و سرودن شعر پرداختید؟

استاد دست‏غیب: من از دوره کودکی خیلی به داستان علاقه‏مند بودم و از کلاس ششم ابتدایی به بعد، داستان‏های زیادی می‏خواندم. حدوداً از سال‏های 25 و 26 تا سال 40، ده دوازده‏تایی داستان کوتاه نوشتم. بیشتر در دوره‏ای که در اداره بهداشت به صورت روزمزد کار می‏کردم و با روستاییان ارتباط داشتم.

کیهان فرهنگی: درونمایه و محتوای داستان‏هایتان بیشتر در چه زمینه و مسایلی بود؟

استاد دست‏غیب: خب، این داستان‏ها در زمان به اصطلاح خان مالکی نوشته می‏شد و طبعاً بیشتر مربوط به وضعیت مردم مستمند و ضعیف شهرهای کوچک و روستاها بود و در همان دوره هم در مجلات چاپ شد. آن دوره شعر هم می‏گفتم.

کیهان فرهنگی: اشعارتان بیشتر در چه حال و هوایی بود؟

استاد دست‏غیب: بعضی از اشعارم حالت غنایی داشت ولی بیشترش اجتماعی بود.

کیهان فرهنگی: استاد! روند آثارتان نشان می‏دهد که پس از مدتی ابتدا داستان و بعد شعر را به تدریج کنار گذاشتید و با داشتن دو دفتر شعر- گل‏های تاریک و آینه‏های روبرو- یکسره به کار نقد روآوردید، چرا؟

استاد دست‏غیب: همانطور که قبلا اشاره کردم، در سال 37 شادروان خالقی از مقاله‏ای که درباره پروین نوشته بودم، خیلی استقبال کرد و بعد هم شادروان جمالزاده در نامه‏ای راهنمایی‏هایی درباره نقد ادبی به من داد و در عمل هم دیدم که ادامه شعر و قصه برایم ممکن نیست. وقتی خودم با نگاه انتقادی به کارهایم نظر کردم، دیدم آثارم در قیاس با کار کسانی مثل شاملو و اخوان خیلی مطلوب نیست. احساس کردم کار تحقیق برایم جاذبه بیشتری دارد. بعد از چاپ «گل‏های تاریک»، به مسایل فلسفی علاقه‏مند شدم. این بود که دیگر شعر و داستان را رها کردم. می‏دانید، در واقع کار شاعری و داستان‏نویسی مقداری شوریدگی و شیدایی می‏خواست. خب من هم معلم بودم و باید برای جبران کمبود حقوقم، اضافه درس می‏دادم و این کار، مجالی برای آشفته‏حالی و شیدایی باقی نمی‏گذاشت. این بود که بیشتر به سمت تحقیق و ترجمه ادبی رفتم و در این موضوع متمرکز شدم و عملا هم دیدم در این زمینه موفق‏ترم.

کیهان فرهنگی: استاد! کار نقد ادبی را چگونه آغاز کردید؟

استاد دست‏غیب: همان‏طور که گفتم، من با نشریاتی مثل راهنمای کتاب و پیام نوین همکاری می‏کردم و مقالاتی می‏نوشتم، تا این که مقاله‏ای درباره جمالزاده نوشتم. خب، می‏دانید جمالزاده پیرمرد مهربانی بود که آن زمان در ژنو اقامت داشت و سبک ایرانی خانه‏اش را آنجا حفظ کرده بود. به هر حال، جمالزاده در نامه‏ای به من نوشت: «کاری که تو انجام داده‏ای نقد ادبی است و در این مرحله‏ای که هستی خوب است، اما باید چیزهای دیگر را هم بخوانی» و اضافه کرده بود: «از بین مطالبی که تا به حال درباره آثارم نوشته شده، هیچ کدام بهتر از مطلب تو نیست.»، متأسفانه من آن نامه‏ها را نگه نداشتم و اصولا نامه‏های دیگران را هم نگه نمی‏داشتم.

کیهان فرهنگی: بنابراین، نامه جمالزاده در شیوه و ادامه نقدنویسی شما موءثر بود.

استاد دست‏غیب: بله، از نظر تعلیماتی که داده بود خوب بود، چون نقد ادبی یک شاخه از فلسفه است و واقعاً بدون مفاهیم فلسفی نمی‏شود نقد جدی نوشت. بنابراین، مطالب جمالزاده به من کمک کرد، نوشته بود: «در ادبیات اروپایی موضوع نقد ادبی خیلی مهم است، به حدی که وقتی نویسنده‏ای کتابی می‏نویسد یا هنگامی که شاعری دفتر شعری منتشر می‏کند، اگر اثرش مورد نقد و انتقاد قرار نگیرد، ممکن است دست از کار بکشد، آنقدر نقد برایشان مهم است.»، من هم به رهنمودهای او گوش کردم و شروع به مطالعه کتاب‏هایی کردم که در موضوع نقد بود و برای این کار، از کتاب‏های نقد خودمان تا آنجا که در دسترس بود، استفاده کردم.

کیهان فرهنگی: مثلا چه کتاب‏هایی؟

استاد دست‏غیب: کتاب‏هایی مثل «معالم البلاغه» و «معیار الاشعار» اثر خواجه نصیر را خواندم و سعی کردم از مطالب حیاتی و اساسی نقد ادب اروپایی و نقد ادبی خودمان دستکم یک ترکیبی برای خودم، به‏وجود بیاورم.

کیهان فرهنگی: در حقیقت می‏خواستید به شیوه‏ای برسید که با آن بتوانید متون ادبی- تاریخی خودمان را بهتر ارزیابی کنید، همینطور است؟

استاد دست‏غیب: بله، ما در ادبیات خودمان با شعر فردوسی و مولوی و حافظ مواجه هستیم یا آثاری مثل «سندبادنامه»، «جوامع الحکایات» یا «تاریخ بیهقی»، اینها را اروپایی‏ها «تکست» یا «متن» می‏گویند. این متن‏ها را، ما چطور باید بخوانیم و تفسیر کنیم؟ خب، درگذشته ما نسبت هرمنوتیک تقریبی و دانش معانی بیان و بلاغت داشتیم.

کیهان فرهنگی: بخشی در اصول فقه ما هم مربوط به الفاظ است.

استاد دست‏غیب: بله، آن هم هست. به هر حال، چون کار من تدریس در دانشکده‏ها و دانشسراها بود و درس ادبیات هم داشتم و در آن مدت 20 سالی، که ادبیات درس می‏دادم، سعی کردم علاوه بر مطالعه درس‏های علوم تربیتی و فلسفه، یک دوره هم ادبیات قدیم خودمان را به دقت بخوانم، و چون ناچار بودم آنها را تدریس کنم، باید اطلاعات بیشتر و عمیق‏تری پیدا می‏کردم، در غیر این صورت، نمی‏توانستم ارتباط صرفی و نحوی متن را برای دانشجویان توضیح بدهم. دانشجویان آن زمان هم پرسشگر بودند و بعضی‏هایشان از خانواده‏هایی بودند که عربی می‏دانستند و با ادبیات آشنا بودند. (باخنده) در حقیقت یک دوره لیسانس ادبیات را هم همینطوری بدون این که دانشگاه بروم، پیش خودم گذراندم.

کیهان فرهنگی: بیشتر برچه آثاری تأکید داشتید؟

استاد دست‏غیب: من شاهنامه فردوسی را خیلی دقیق خواندم و تمام آن را بازنویسی کردم و اجزاء آن را بیرون آوردم و لغات و کلمات مهجورش را استخراج کردم. همینطور، اشعار سنایی، عطار، سعدی، حافظ و دیگران را با این دید خواندم، حتی یک بار تصمیم گرفتم کتابی درباره ادبیات قدیم خودمان بنویسم.

کیهان فرهنگی: در آن سیر مطالعاتی که داشتید، چه جنبه‏ای از ادبیات قدیم خودمان، برایتان جالب بود؟

استاد دست‏غیب: ببینید! من آن زمان با نقد ادبی اروپایی هم آشنا شده‏بودم و نظریات افلاطون، ارسطو، کانت و دیگران را درباره نقد ادبی می‏دانستم با مطالعه دقیق متون ادبی گذشته خودمان، دریافتم که واقعا چه ستمی بر نویسندگان و بخصوص برشاعران زبان فارسی شده‏است. یعنی می‏دیدم که شاعران ونویسندگان خلاق المعانی ما درگذشته، آن همه نکته‏های بدیع در آثارشان پدید آورده‏اند، آن وقت، وقتی که ما می‏خواهیم صحبت کنیم و استشهادی به قول کسی بکنیم، می‏گوییم: هگل این را گفته، یا کانت چنین گفته! یادم هست یک دوره‏ای هم در زمان ما «سارتر» خیلی معروف بود و مثلا وقتی می‏خواستیم دربرابر کسی حجتی قوی بیاوریم، می‏گفتیم: سارتر این را گفته! کم دیده می‏شد که کسی در مقام استشهاد بگوید: سعدی یا حافظ چنین گفته، در حالی که «گوته» شاعر بزرگ آلمانی که اروپایی‏ها می‏گویند به اصطلاح «المپی»است، یعنی خیلی مقامش بالاست، با شیفتگی از حافظ صحبت می‏کند و می‏گوید: حافظ! تو چگونه این اشعار را گفته‏ای؟ من هم می‏خواهم مثل تو شعر بگویم! یا مثلا «ویکتورهوگو» که بسیاری از اشعارش را با الهام از اشعار سعدی سروده، «مترلینگ» که بزرگترین شاعر و نویسنده سمبولیست بلژیکی‏الاصل فرانسه زبان است، تئاتری دارد به اسم «بلئاس و میلزاند» که هنوز هم روی صحنه می‏رود. این اثر، اقتباسی از داستان «زال و رودانه» فردوسی است. «نیچه» به شدت تحت تأثیر شاعران ایرانی و بویژه حافظ بود و من متوجه شدم که «فلسفه اگریستانس»، «درواقع چیز تازه‏ای نیست، این فلسفه، یک «وریسون» یا یک روایت اروپایی از فلسفه و حیات عرفای ماست. بنابراین باید گفت این نظامی و سعدی و حافظ و مولانای ما هستند که پیشرو و پیشتاز بوده‏اند و افکار و اندیشه‏هایی را به کسانی مثل «ولتر»، «گوته»، «هوگو»، «امرسون»، «مترلینگ» و دیگران الهام کرده‏اند. البته غربی‏ها هم استنباط و روایت خودشان را از آثار ما دارند. نقد ادبی می‏تواند این موضوع را به ما نشان بدهد. ما بایستی کوشش کنیم که نسل جوان را با این آثار عظیم آشنا کنیم تا آنها دچار خودباختگی نشوند، که آثار خودمان را به محک فرهنگ دیگران بسنجند.

کیهان فرهنگی: متأسفانه از دهه 20 به این سو رسم شده‏بود که روشنفکران ما متفکران و شاعران بزرگ خودمان را با معیار اسامی غربی بسنجند. یعنی متر و معیار را از غرب می‏گرفتند. چنین بود که مولانا را فی‏المثل با هگل می‏سنجیدند و اسم کتابشان را «مولانا؛ هگل شرق» می‏گذاشتند. یعنی قامت بلند اندیشه مولانا را با معیار بزرگی هگل باید اندازه گرفت! آثاری از این دست در آن سال‏ها کم نبود. استاد! با توجه به تأکیدی که حضرت عالی نسبت به آثار فرهنگی خودمان دارید، و همینطور با توجه به اشرافی که نسبت به فلسفه و ادب غرب دارید، چرا درهمین زمینه، یعنی تأثیر فرهنگ و فلسفه و ادب ایران بر فرهنگ و ادب غرب کتابی ننوشته‏اید؟

استاد دست‏غیب: عرض شود، علاقه من به ادبیات کلاسیک خودمان و انس و الفتی که من از قدیم با این آثار داشتم و یک مقدارش شاید به خاطر تربیت خانوادگی بوده، سعی کرده‏ام درطول 50 سال نویسندگی‏ام این انس و الفت را حفظ کنم. منتها برای من بیش از آن مقدار کاری که کردم، دیگر مقدور نشد. به هرحال، مسایل معیشتی هم در میان بود، وگرنه من دلم می‏خواهد تنها راجع به این گونه مسایل بنویسم، یعنی تأثیر ادب و عرفان و فلسفه خودمان در عرفان و فلسفه و ادب غرب را بررسی کنم، ولی بیش از این مقدورم نشد. به هرحال اگر حسنی برای کار خودم قایل باشم، این است که به فرهنگ خودمان وفادارم و خودم را شاگرد کوچک این فرهنگ می‏دانم.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب! شیوه‏ای را که شما برای نقد آثار شاعران و نویسندگان ایرانی به کار برده‏اید، به لحاظ فرم و محتوا شیوه جدیدی بود که درایران کمتر سابقه داشت. این که نویسنده نقادی بیاید و تمامی آثار یک نویسنده و شاعر مطرح را در یک کتاب با توجه به شرایط، وقایع، زندگینامه و مسایل روانشناسی و جامعه‏شناسی مورد نقد و بررسی قراربدهد، این کار تازه‏ای بود. پرسش این است که این کار شما ابتکاری بود یا الگو را از جایی اخذ و اقتباس کرده‏بودید؟

استاد دست‏غیب: خب، من وقتی می‏دیدم نویسندگان خارجی، بخصوص نویسندگان جدید، در زبان‏های اروپایی کتاب‏های مستقلی درباره نقد آثار نیچه یا شکسپیر و دیگران نوشته‏اند، احساس می‏کردم در زبان فارسی هم ما یک چنین چیزی را لازم داریم، ازطرفی، خودم هم کنجکاو بودم که از راههای مختلف، اطلاعاتی درباره نویسندگان و شاعران خودمان به دست بیاورم تا به پرسش‏های خودم، پاسخ بدهم و این اطلاعات یک جا موجود نبود و باید با جست‏وجو درمنابع پراکنده، آنها را پیدا می‏کردم؛ برای همین، به فکر افتادم که در زبان فارسی، این کار را انجام بدهم.

کیهان فرهنگی: درآغاز کار تصور می‏کردید که نقدها به چه عنوان برسد؟

استاد دست غیب: من طرح وسیعی داشتم که نقد آثار 30-40 نفر را دربرمی‏گرفت، ولی چون کار پرزحمتی بود و می‏بایست همه آثار یک نویسنده یا شاعر را به دقت بخوانم و سبک سنگین کنم، درعمل موفق نشدم برآثار بیش از 14 نفر نقد بنویسم.

کیهان فرهنگی: جناب دست غیب! همانطور که می‏دانید بین نگارش یک اثر، تا مرحله چاپ و انتشار آن، گاه ممکن است چند سال به دلایل مختلف فاصله بیافتد، شما اولین نقدتان را چه سالی و درباره آثار چه کسی نوشتید؟

استاد دست غیب: اولین نقد من مربوط به آثار نیما یوشیج بود و این نقد را سال 1337 شروع کردم.

کیهان فرهنگی: و آخرین نقد...؟

استاد دست غیب: آخرین نقد تفصیلی‏ام نقد آثار احمد محمود بود، که سال 1379 چاپ شد.

کیهان فرهنگی: همانطور که مستحضرید شیوه‏های مختلفی از دیرباز برای نقد آثار ادبی وجود داشته و دارد. از میان رویکردهای نقد رئالیستی،نقد ارسطوره‏گرایانه، نقد روانشناسانه، نقد نو، نقد نشانه شناسانه یا نقد شالوده‏شکنی درید او دیگر شقوق نقد ادبی، حضرت عالی چه رویکردی را برای نقد آثار نویسندگان و شاعران انتخاب کرده‏اند آیا اصولاً از آغاز، شیوه خاصی را برای نقد درنظر داشتید یا درطی مسیر به شیوه‏های متفاوتی رسیدید؟

استاد دست غیب: حقیقت این است که ما آن زمان، کورمال کورمال جلو می‏رفتیم و من کم کم متوجه شدم که بایستی سابقه کار را پیدا کنم.

کیهان فرهنگی: منظورتان پیدا کردن پیشینه تحقیق درباب نقد بود؟

استاد دست غیب: بله، کارهایی قبل از من نوشته شده بود. مثلاً کارهایی که دکتر خانلری و دیگران به صورت مقاله نوشته بودند. در روسیه هم نسبت به ادبیات ما، خیلی توجه شده بود. آنها هم کارهایی درزمینه نقد آثار نویسندگان ما داشتند که متأسفانه دردسترس ما نبود. خوشبختانه یحیحی آرین پور، چون زبان روسی می‏دانست،«از صبا تا نیما» را نوشت و اطلاعات جامعی دراختیار ایرانی‏ها گذاشت و نشان داد که دیگران درباره دهخدا، عارف و هدایت چه می‏گویند. البته، من به تدریج متوجه شدم، که این کارها هم انجام شده است.

کیهان فرهنگی: کارآرین پور، ازجهاتی ارزنده بود،اما نگاه چپ و ترجمه‏ای او به تاریخ یکصد و پنجاه ساله ادب و فرهنگ ما، آن پژوهش درازدامن و مفید را به اثری جهت دار تبدیل کرده بود. اصولاً برنقدهای کوتاه و بلند دهه چهل و پنجاه ما، سایه چپ مستولی بود.به نظر شما چه عامل یا عواملی باعث شده بود که الگوی تحقیق درنقد و بررسی‏های ادبی ما غالباً مارکسیستی باشد؟

استاد دست غیب: خب، دردوره جوانی ما، محلی نبود که جوانان را هدایت کند.

بیشترین الگویی هم که آن موقع روایی داشت و رایج بود، شیوه تحقیق و نقد مارکسیستی بود. من بیشتر تحت تأثیر احسان طبری بودم و طبعاً بایستی سال‏ها می‏گذشت‏تا من از طریق نظر وعمل به این نتیجه برسم که اینها معیار مطلق نیست. الان هم فکر نمی‏کنم که هنر یک چیز کاملاً مستقل از تحولات فرهنگی - اجتماعی باشد. یعنی شرایط پیدایش تنها مربوط به فرد نیست، بلکه تحولات اجتماعی هم درهنر موءثر بوده، اما به آن صورتی که آن زمان کسانی مثل طبری درایران منعکس می‏کردند، نیست. بعداً هم که فلسفه خواندم، آن حالت جزمی نوشته‏های گذشته‏ام، کمتر شد، نمی‏گویم از بین رفت، تعدیل شد. آن زمان ما دنیا را سیاه و سفید می‏دیدیم. از نظر ما، یک متفکر یا نویسنده، یا خوب بود یابد. مثلاً از نظرما، آن موقع «مارسل پروست»، «کافکا» و «جویس»، نویسندگان و آدم‏های بورژوا و مرتجعی بودند. مارکسیست‏های ارتودکس به آنها «نویسندگان منحط» می‏گفتند. بعدها، فهمیم که این یک مرزبندی سیاسی است و ربطی به عالم هنر ندارد و هنر معیارهای دیگری دارد. حتی از نظر جامعه‏شناسی هم وقتی که من با آثار «لوکاچ» و «کلدمن» آشنا شدم، دیدم آن دیدگاه جزمی که در آن دوره بود، به کلی بی‏اعتبار است.

کیهان فرهنگی: این پویایی شما و شناخت‏های نوبه نو، قطعا در نقدهای بعدی‏تان که در سال‏های مختلفی نوشته شده موثر بوده و این آثار را متفاوت کرده است.

استاد دست غیب: من به دلیل همان تجربه ناموفق دوره جوانی، اصلا هیچ وقت فکر خودم را تعطیل نکردم، یعنی پیوسته به خودم می‏گفتم: پلخانف، لوکاچ یا ادموند ویلسون که از نقادهای بزرگ هستند، این چیزها را گفته‏اند؛ خب، من هم نظری دارم. البته، طبیعی بود که من بضاعت کسانی مثل ادموند ویلسون را نداشتم، من در شرایطی بزرگ شدم، که بیشتر در دهات و شهرهای مختلف سرگردان بودم و ناچار می‏بایست همه چیز را خودم فراهم می‏کردم، آن زمان هم ارتباطات، مثل حالا نبود که با فاصله و از راه دور بشود به راحتی از دیگران چیزهایی یاد بگیرم.

کیهان فرهنگی: با این همه، آثارتان در آن زمان، چه مقالاتی که در مجلات می‏نوشتید و چه آثاری که به صورت کتاب منتشر کردید. نشان می‏داد که نسبت به جریان‏ها و مسایل فکری- فرهنگی روز به ویژه شعر نو، بسیار حساس و به اصطلاح «به روز» بودید.

استاد دست غیب: درست است، یک تفاوت دیگر آن زمان با امروزم این است که آن موقع، من درباره یک کتاب، یا مثلا کسی که شعر نو گفته بود یا کار تازه‏ای کرده بود، جبهه‏گیری می‏کردم ولی حالا دیگر این کار را نمی‏کنم.

کیهان فرهنگی: استاد! معیار امروز شما برای نقد و داوری یک اثر چیست؟

دست غیب: من حالا با دو معیار عمده به نقد آثار می‏پردازم؛ یکی این که آیا ابداعی که نویسنده یا شاعر انجام داده، واقعی است یا نه؟ و این اولین پرسش من است؛ دوم این که، نوشته یا متن، چقدر با عواطف و مجموعه مناسبات فرهنگی ما تطابق دارد؟ من براساس این دو عامل، قضاوت می‏کنم. بنابراین، قضاوت من روی مطالب افواهی یا چیزهای خوانده شده، نیست. این روزها برخورد من با متن، برخوردی مستقیم است. یعنی سعی می‏کنم خود متن را بفهمم و ببینم چقدر می‏توانم با آن ارتباط برقرار کنم و با تجربیاتی که از مردم شهر و روستا دارم و دیده‏ام، دقت می‏کنم ببینم اثر، چقدر در دانستگی ما رسوخ می‏کند، یعنی چه اندازه با معیارهای ما تناسب دارد؟ خب، من ضمن همین 50-60 سالی که در کار نویسندگی بوده‏ام، دیده‏ام افرادی را که معلوماتشان خیلی خوب بوده و احیانا نوآوری‏هایی هم در قصه و شعر کرده‏اند، ولی به دلیل نامناسب بودن اثر آنها با علایق عمیق جامعه، اثرشان به اصطلاح گل نکرده، من به این گونه موارد در نقد و بررسی اهمیت می‏دهم.

کیهان فرهنگی: اهمیتی که شما به علایق جامعه و نقش آن در توفیق یک اثر ادبی- هنری می‏دهید، نشان‏دهنده این است که وضعیت شعر و ادب و هنر امروز را در پیوند با ریشه‏های عمیق آن می‏بینید، نه یک چیزی تجریدی و بریده از سنت.

استاد دست غیب: درست است. من ادبیات و شعر و قصه جامعه خودمان را در ادامه کارهای گذشتگان می‏بینم، نه یک چیز بی‏ارتباط با گذشته، به نظر من، کار ما، ادامه همان ذوق ورزی ایرانی است که یک روز در فردوسی و سعدی و حافظ و یک روز هم در شعرا و نویسندگان جدید ما، جلوه کرده است.

کیهان فرهنگی: استاد! از نظر شما، دانستن تکنیک قصه‏نویسی، یا آگاهی از معیارها و موازین شعر کلاسیک یا شعر نو، تا چه حد می‏تواند در خلق یک اثر ادبی رهگشا و موثر باشد؟

استاد دست غیب: برای خلق یک اثر ادبی یا هنری، باید هنرمند بود و این هم روانشناسی خاصی دارد، این طور نیست که مثلا شما تکنیک قصه‏نویسی را یاد بگیرید و احیانا تجربه‏هایی هم داشته باشید و بعد قصه‏نویس بشوید. برای این که کسانی قصه‏نویس یا شاعر بشوند، یک حالت خاصی لازم است که عرفا از آن به «حال» تعبیر می‏کردند. وقتی انسان به آن حالت برود، در آن «حالت شیدایی» می‏تواند با خلوص نیت صحبت کند وسخن‏اش به دل بنشیند. کافی نیست که انسان مثلا سخنی بگوید که در آن یک مقدار تجدد باشد، این اثر باید در دیگران هم موثر باشد و این، یک روانشناسی خاصی دارد که باید آن را در ردیف «جامعه‏شناسی هنر» و «تاریخ‏شناسی هنر» درنظرگرفت. من در نقدهایم کوشش کرده‏ام، مسایل جامعه‏شناسانه و روانشناسانه را هم در نظر داشته‏باشم.

کیهان فرهنگی: پس به یک اعتبار، می‏توانیم بگوییم نقدهایی که شما نوشته‏اید، غالبا نقدهای زندگینامه‏ای، جامعه‏شناسانه، روانشناسانه، تاریخی و فلسفی هستند.

استاد دست‏غیب: همینطور است. اگر بخواهیم اسمی برایش تعیین کنید، به همین صورت است.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب! بعضی از نقدهای شما، جدای از نقد اثر، نقد موءلف هم هست، مثلا در جایی از کتاب «نقد آثار صادق هدایت» آنجا که برخی از کارهای رمانتیک‏م‏آبانه او را در داستان مازیار مطرح کرده‏اید، همچنین بر شخصیت و کار مجتبی مینوی که مقدمه نژادگرایانه‏ای بر مازیار نوشته، تاخته‏اید و درهمین اثر، داوری‏هایی هم درباره تقی‏زاده و برخی دیگر از به اصطلاح رجال استخوان‏دار سیاسی- ادبی آن روزگار کرده‏اید.

استاد دست‏غیب: بله، البته مبالغه‏ای هم، در آن دوره‏های بحث جنبی، در نقدها به میان می‏آمد و من راجع به سوابق اشخاص هم بحث می‏کردم، الان این امر را کمتر در نقد دخالت میدهم. نقدهای اولیه من، یک مقدار پرخاشگرانه «پلمیک» بود، ولی حالا سعی می‏کنم از این گونه مسایل دور باشم.

کیهان فرهنگی: استاد! احساس نمی‏کنید که برخی از نقدهای شما بر آثار دیگران، خود نیازمند بازنگری، اصلاح و یا حتی نقد باشند؟

استاد دست‏غیب: چرا، من معتقدم آن چیزهایی که نوشته‏ام، باید درمعرض نقد قرار بگیرند. بسیاری از مطالبی که نوشته‏ام، یا نقدپذیر و حالا که خودم به آنها نگاه می‏کنم می‏بینم یا احاطه درست به موضوع نداشته‏ام ناقص‏اند و یا تشخیص درست نداده‏ام و همان‏طور که گفتم، قدری پرخاشگری در آنها وجود دارد و از اینها گذشته، دعوی و ادعایی هم ندارم. به گفته جلال، آن که می‏سازد، هم راست می‏سازد و هم کج می‏سازد. من به تدریج مسایل را یاد گرفتم و مطالب رافراهم کردم. حالا هم در حال یاد گرفتن هستم و به هرحال به گفته حافظ: این متاعم که تو می‏بینی و کمتر زینم.

کیهان فرهنگی: این بزرگواری، تواضع علمی و نقدپذیری شما ستودنی است. جناب دست‏غیب! آثار ترجمه شده از متون غربی درموضوع نقد ادبی، تا چه اندازه در نقدهای شما کاربرد و تأثیر داشته‏اند؟

استاد دست‏غیب: من همیشه سعی‏ام این بوده، که طوری نشود اخذ و اقتباسی که از فن شعر اروپایی می‏کنیم، آن اخذ و اقتباس، ملاک و معیارم بشود. کوشش کرده‏ام بیشتر کارهای خودمان را در ملاک و معیار کنم، به یک نتایجی هم رسیده‏ام و چندجا هم در آثارم، این نتایج را منعکس کرده‏ام.

کیهان فرهنگی: بیشتر در کدام آثارتان؟

استاد دست‏غیب: کتابی نوشته‏ام به نام «درآینه نقد» که حوزه هنری آن را درسال 79 منتشر کرد، آنجا درباره این مسایل بحث کرده‏ام.

کیهان فرهنگی: ظاهراً آنجا نکات کلیدی نقد را بررسی کرده‏اید.

استاد دست‏غیب: بله، سعی کرده‏ام آنجا نکات کلیدی را که قدمای ما درباره نقد گفته‏اند، بیاورم. مثلا این که معیار شعر خوب چیست؟ گفته‏اند: شعر خوب شعری است که عوام حس کنند و خواص بفهمند.

کیهان فرهنگی: یا به تعبیر دیگر، عوام بپسندند و خواص تحسین کنند.

استاد دست‏غیب: بله، یا نقدهایی که در آثار جرجانی و دیگران است و مثلا درمورد استعاره صحبت کرده‏اند، که خیلی کلیدی است. امروزه نویسندگان مدرن روی استعاره تکیه می‏کنند.

همانطور که می‏دانید یکی ازپایه‏های اساسی نقد، همین سخن سعدی است که می‏گوید: «متکلم را تا عیب نگیرند، سخنش کمال نپذیرد.» به هرحال، چیزی که درشعر و داستان مهم است، نحوه ارتباط لفظ و معناست، اعم از این که بگوییم لفظ دلالت بر معنا می‏کند، یا بگوییم معنا، مظروف و لفظ ظرف است. قدما در بلاغت، این طور گفته‏اند که برای گوینده، معنا مظروف و لفظ ظرف است، اما برای شنونده و مستمع، عکس این است. یعنی معنا، ظرف و الفاظ مظروفند. این هم نظریه‏ای است که می‏شود روی آن بحث کرد. من در نقد ادبی، همواره به معیارهای قدما احترام می‏گذارم. شاید به همین دلیل، بعضی از نوآورها به من می‏گفتند: ذهنیت تو کلاسیک است و چیزی از«نو» را نمی‏فهمی! و من جواب می‏دادم که اساس کارمن بر زبان خودمان است.نه گفته‏های فلان هنرشناس غربی. سخن آنها نمی‏تواند برای من حجت باشد، تنها می‏توانم از سخنان آنها استفاده کنم. خیلی چیزها هست که آنها گفته‏اند و درادبیات ما هم به گونه‏ای منعکس شده است.

کیهان فرهنگی: از بین آثار برجسته خارجی درحوزه نقد ادبی، کدام یک بیشترین تأثیر را درگذشته برکتاب‏ها و منابع نقد و ادبی ما داشته‏اند؟

استاد دست غیب: آثاری که دیگران دراین موضوع نوشته‏اند، آنها که خیلی تأثیرگذار بوده و در معالم البلاغه‏های هم تأثیر داشته،یکی فن شعر ارسطو «پوئیتیک» است که به «بوطیقا» مشهور است و دیگر فن خطابه «ریتوریک» یا «ریتوریقا» بوده که بزرگان ما کسانی مثل بوعلی سینا و خواجه نصیرالدین طوسی با آنها آشنا بودند.

کیهان فرهنگی:جناب دست غیب! برای کسی که با آثار شما آشنا باشد، چند نکته عجیب و شگفت‏انگیز است. به نظر می‏رسد که شما درآثارتان متأثر از سه شخصیت بوده‏اید، تأثیر این سه شخصیت درشیوه نگارشتان، درنقل قول‏ها و ترجمه‏هایتان مشهود است. از این سه شخصیت، یکی آلمانی است «نیچه»، که چند اثر هم از او ترجمه کرده‏اید و دو دیگر،ایرانی‏اند، «حافظ وکسروی»، از طرف دیگر، افکار این سه نفر با همدیگر درتضاد و تباین است و لااقل دو نفر از آنها متعلق به دنیاهای متفاوتی هستند. اگر بین نیچه و حافظ بشود یک نوع ارتباط احساسی پیدا کنیم، قطعاً بین حافظ و کسروی، هیچ گونه نسبت و قرابتی نمی‏یابیم.حافظ ازجهان عشق و عرفان و الهام شاعرانه بود و کسروی، کسی بود که یکم دیماه هرسال مراسم کتابسوزان داشت و اتفاقاًبه اعتراف خودش درکتاب «دادگاه»، جدای از آتش زدن مجموعه اشعار خیام، دیوان حافظ را هم می‏سوزاند و اشعار او را، مایه گمراهی و تباهی میدانست!

استاد دست غیب: عرض شود. من کتابی نوشته‏ام به اسم «نقد آثارکسروی» که درسال 56 چاپ شد. علت‏اش هم این بود، که زمانی من درنور آباد ممنسی معلم بودم، وقتی کلاس درسم تمام می‏شد، جایی نبود که بروم. سال 1330بود، اوضاع مملکت هم به دلیل جریان ملی شدن نفت خیلی آشفته بود و آنجا آقایی بود که کتاب‏های کسروی را هم داشت مدیر پست و تلگراف بود- من آثار کسروی را از او می‏خریدم و می‏خواندم. اول تاریخ مشروطه و این قبیل آثار تاریخی و بعد، آثار دیگرش. البته، من قضاوت‏های کسروی را جز درقسمت تاریخی که درآن مسلط بود، قبول ندارم. کسروی اطلاعات تاریخی‏اش خوب بود کارهایی هم دراین زمینه کرده بود. مثل شهریاران گمنام. مقالاتی هم درامور اجتماعی نوشته بود، مثلاً همین مطلب «اروپاییگر» او، که خیلی پیش از آل احمد به موضوع غرب‏زدگی پرداخته و می‏گوید: معنی ندارد که یک جنبه‏ای از فرنگ را گرفته‏اید و راه افتاده‏اید، خب، ما هم کسی هستیم.»، اینهایش درست است، ولی من هیچ وقت زیر نفوذ کسروی نبوده‏ام، فقط ازنظر نثرنویسی از او تأثیر گرفته‏ام، و البته نه به شدت وحدّت او. کسروی مرا متوجه کردند که ظرفیت لغت سازی زبان فارسی زیاد است. البته قبل از او، ابن سینا و دیگران هم این کار را کرده بودند ولی درزمان جدید که عربی نویسی غیر فصیح رواج داشت، کار او برایم جالب بود. کسروی درآثارش توجه می‏دهد که مثلاً همین کلمه «بیهوده» را که ما به کار می‏بریم، دراصل «هوده» بوده، به معنای سود، فایده و مفید.

کیهان فرهنگی: کسروی خودش با این اشتفقاق جمله هم می‏ساخت، مثلاً:«هوده این کار چیست؟»

یا:« این کار چه هوده‏ای دارد؟»، اما جز خود او، کمتر کسی «هوده» را درآن معانی که فرمودید، به کار برد.

استاد دست غیب: به هرحال، اینها اشتقاق کلمات است و کسی آثار کسروی را بخواند متوجه می‏شود، اما کسروی از نظر فکری چیز جالبی برای من نداشت، یعنی آنقدری که من از نویسندگان گذشته خودمان تأثیر گرفتم، از معاصران تأثیر نگرفتم. در واقع، در بین معاصران، کسی که تأثیر عمیقی روی من گذاشته باشد سراغ ندارم. از میرزا ملکم خان و آخوندزاده بگیرید، تامیرزا آقاخان کرمانی، هدایت و نیما. من هر تأثیری که گرفته‏ام، درست یا غلط، کم یا زیاد، از فردوسی و بیهقی و سعدی و حافظ گرفته‏ام و اگر چیزی دارم، بخصوص، از سعدی و حافظ دارم که همشهری کوچک آنها هستم. برای من ملاک و معیار، چه در نظم و نثر و چه در معانی، آنها هستند؛ نویسندگان جدید را هم درنسبتی که با آنها دارند، می‏سنجم. مثلا جلال آل‏احمد ازاین نظر برای من اهمیت دارد که نثرش به سفرنامه ناصرخسرو نزدیک است. حالا ممکن است این را کهن‏گرایی بگویند، یا علامت تحجر بدانند، خب، بدانند، مختارند.

کیهان فرهنگی: از کسروی که بگذریم. اصولاً چه نسبت فکری و عاطفی بین استاد عبدالعلی دست‏غیب، نویسنده، شاعر و منتقد ما با نیچه؛ فیلسوف و اندیشمند غربی وجود دارد؟ کسی که به اراده معطوف به قدرت معتقد بود و به هر حال تبعات سخن او را می‏دانید.

دست‏غیب: علاقه من به نیچه به دلیل شاعرانه بودن بیان اوست. در جوانی که با اندیشه‏نیچه آشنا شدم، دریافتم که ساختار کتاب‏های نیچه، ساختاری هنری است، نه منطقی. مثلاً در «چنین گفت زرتشت»، که مهمترین کتاب اوست، ساختار کتاب، ساختار روایتی و رومانس گونه است. خب، تعلقاتی که نیچه به ایران باستان داشته، کم نیست. او در «چنین گفت زرتشت»، از زمان هخامنشیان حرف می‏زند، به ایران اسلامی هم توجه داشته، به مولوی و سعدی هم علاقه‏مند بوده و بخصوص ارادتی که نسبت به حافظ داشته، از کتابش «علم شاد» پیداست. بنابراین، نیچه برای ما چندان هم غریبه نیست و با ما الفت دارد. همه اینها، مرا به او پیوند می‏دهد. البته، آنجاهایی که نیچه آلمانی وغربی است و همانطور که گفتید از اراده معطوف به قدرت بحث می‏کند و یک روح رمانتیک آلمانی در او هست، آن را نمی‏پذیریم، اما آنجا که از زندگی و زیبایی‏های زندگی صحبت می‏کند، که یک چیز شرقی و ایرانی است، او را می‏پذیریم و شاید دلیل علاقه من و دیگران به نیچه همین باشد.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب! همان‏طور که مستحضرید، از دهه 20 به این طرف، بویژه در اوج آن، یعنی دهه 40 و 50 و تا امروز، روشنفکران ما غالباً تحت تأثیر افکار فیلسوفان و متفکران خاصی قرار گرفته‏اند، کسانی مثل «اگوست کنت»، «روسو»، «مارکس»، سارتر» و این اواخر «هیدگر»، «پوپر»، «فوکو»، «دریدا» و دیگران. اگر بخواهید به عنوان یک منتقد، این موضوع را آسیب‏شناسی کنید، چه عامل یا عواملی را زمینه‏ساز این گونه گرایش‏ها می‏شناسید؟

استاد دست‏غیب: ببینید! پاسخ به این پرسش زمان می‏برد، چون باید به یک زمینه تاریخی طولانی اشاره کنم. من سعی می‏کنم به کوتاهی بگویم، فرهنگ ما تا پیش از حمله مغول، یک فرهنگ زاینده بود. یعنی حتی وقتی بزرگان ما کتاب شرعیات هم می‏نوشتند، یک چیز تازه‏ای را مطرح می‏کردند. حتی اگر مطلبی را از فرهنگهای دیگر، از هند و یونان و سایر جاها، چیزهایی را که متناسب با فرهنگ ایران اسلامی بود، می‏گرفتند و آن را بسط می‏دادند، بعد از حمله مغول، آسیب‏های فراوانی به صنایع دستی و کارخانه‏های پیش از صنایع بزرگ و کشاورزی ما وارد آمد و پس از آن تا دوره صفویه، بویژه تا قبل از قدرت گرفتن شاه عباس، دیگر حکومتی که مشوق علم و ادب و فرهنگ باشد و نظم و آسایشی برای مردم فراهم کند تا در آن زمینه علم و فرهنگ رشد کند، نبود. بعد از آن می‏رسیم به دوره قاجاریه، که دوره انحطاط ایران شروع شده بود و آنچه نوشته می‏شد، تکرار مکررات بود و دیگر اشخاص مبدعی، مثل ابن‏سینا، فارابی، غزالی و خیام نداشتیم که در رشته‏های مختلف فرهنگ و علوم نوآوری و خلاقیتی داشته باشند. در دوره متأخر، یکی از چیزهایی که باید در کشور ما تحولی به وجود می‏آورد، تمدن جدید بود، اما این تمدن به وجود نیامد. وقتی ایرانی علاقه‏مند به فرهنگ و تاریخ خودمان به نسبت‏ها نگاه می‏کرد، می‏دید آنچه که هست، متعلق به دنیای گذشته است و به درد دنیای امروز نمی‏خورد، وقتی به تمدن اروپا نگاه می‏کرد، می‏دید سرشار از نوآوری‏ها و چیزهای تازه است. منظورم این است که مثلاً کسی نمی‏خواست عالماً و عامداً وسیله غربزدگی مردم را فراهم کرده باشد، یا یک نقشه‏ای بوده باشد که عده‏ای بیایند و چیزهایی که خودمان داریم از بین ببرند و چیزهای فرنگی را به جای آن بیاورند، نه، این پیش می‏آمد. مثلاً، فرض کنید ما تلگراف نداشتیم و آنها داشتند و می‏گرفتیم. مدرسه به صورت جدیدش و آن کشفیات فیزیکی و شیمیایی را نداشتیم و امیر کبیر درصدد بود، که اینها را از غرب بگیرد.

کیهان فرهنگی: البته کسانی از روشنفکران هم بودند که از نظر فرهنگی و سیاسی، زمینه سلطه اروپایی‏ها را در ایران می‏چیدند. کسانی مثل میرزا ملکم‏خان، میرزا صالح، وثوق‏الدوله تقی‏زاده که نسخه‏های تسلیم به غرب برای مردم ایران می‏نوشتند و به حد افراط در مقابل غرب خودباختگی داشتند.

استاد دست‏غیب: بله، اینها بود، ولی با توجه به روشنایی تمدن جدید در ایران و مصر و هند و ترکیه، طبیعی بود. وقتی تمدنی نو باشد و راههای تازه‏ای را اشاعه بدهد، جای کهنه را می‏گیرد. «توین‏بی» می‏گوید: «هر تمدنی که به پرسش‏های امروز، پاسخ‏های دیروز را بدهد، پایدار نیست.» وقتی به آن دوره نگاه می‏کنیم، می‏بینیم فلسفه ما در آن زمان، بیشتر حکمت و الهیات بود، نه سیاست و وضع مناسبات اجتماعی مردم و حقوق آنها، به این امور توجهی نمی‏شد، اما فلسفه اروپایی، اینها را داشت. البته در شعر ما خیلی از نکات فلسفی امروز هست، اما در فلسفه متأخر، نه، همه‏اش بحث وجود و ماهیت بود، در حالی که بعد از کانت، اصلا صحنه فلسفه عوض شده بود، مخصوصاً درفلسفه سیاسی. این است همانطور که گفتید، روشنفکران ما در یک دوره‏ای به اگوست‏کنت و روسو توجه کردند و در یک دوره‏ای دیگر به مارکس و سارتر و حالا به پوپر و فلاسفه پست مدرن.

کیهان فرهنگی: بنظر می‏رسد نبود موءسسات فلسفی و تعطیل مباحث عقلی در حوزه‏ها، در یک دوره خاص که با تحولات فکری- فرهنگی غرب مصادف بود، لطمه بزرگی به سیر تحول اندیشه و زایش فکری در ایران زد، بعد هم ما وارد نوعی تحدد منحط و خشونتبار حکومتی‏شدیم که سنت‏های کهن را هم به هم ریخت.

استاد دست‏غیب: بله این مسأله به خاطر این بود که دولت‏ها رسیدگی نکردند، یعنی نیامدند موءسسات فرهنگی- فلسفی به وجود بیاورند که فلسفه‏های اروپایی را به شکل درست به علاقمندان یاد بدهند و ما را متوجه کنند که اندیشه‏ورزی‏های گذشته خودمان را هم حفظ کنیم. در واقع، چیزهای قدیمی خودمان را به زبان امروز بیان نکردند و تجددی در آن‏ها به وجود نیاوردند. این بود که وقتی متفکر ایرانی می‏خواست چیزی بگوید، وقتی به زبان‏های فرانسه، انگلیسی یا آلمانی آشنا می‏شدند، می‏دیدند که آن فرهنگها خیلی وسعت دارند و خیلی از زوایای گوناگون سیاست و مسایل فرد و اجتماع و رابطه انسان با خدا را به طرزی جدید بیان کرده‏اند و طبعاً تحت تأثیر قرار می‏گرفت.

کیهان فرهنگی: یک نقص دیگر این بود که از همان آغاز در روشنفکرانی مثل میرزا صالح، میرزا ملکم‏خان و بعدها تقی‏زاده و تا حدی جمالزاده، شیفتگی خاصی نسبت به فرهنگ غرب و به اصطلاح فرنگی‏م‏آبی بود. مثلا جمالزاده در نشریه فرنگستان نوشت: ما تا صدسال اصلا نباید دست به تألیف بزنیم، فقط باید ترجمه کنیم!

استاد دست‏غیب: بله، البته یک مقدار فریفته شدن و مفتون شدن و به قول شما شیفتگی هم بود، حرف آنها هم تنها این نبود که به قول تقی‏زاده از فرق سر تا ناخن پا باید فرنگی‏م‏آب شویم. اتفاقاً کسانی مثل تقی‏زاده در یک دوره‏ای سعی می‏کردند که ما به دنیای جدید نرسیم، یعنی تجدد را در یک چیزهای خاصی محصور می‏کردند، که تنها منافع کشورهای خارجی تأمین بشود. آنها سعی می‏کردند جلو تمدن جدید یک فیلتری بگذارند که فقط مصرف‏کنندگی‏اش به ما برسد. در حالی که در هند، که مستعمره مستقیم انگلیسی‏ها بود، این موضوع صورت نگرفت. یعنی آنها زودتر از ما به دانش و تمدن جدید رسیدند.

کیهان فرهنگی: کسانی مثل میرزا صالح، تقی‏زاده و جمالزاده، طالب تقلید صرف از ظواهر تمدن غرب بودند.

استاد دست‏غیب: بله، گروه‏های فراماسون سعی می‏کردند که ما تنها در حد مصرف‏کنندگی با غرب آشنا شویم، چون اگر ایرانی علم جدید غرب را یاد می‏گرفت، آن وقت بی‏نیاز می‏شد از این که مرتب کالای خارجی به کشور وارد کند و مصرف‏کننده باشد.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب! همانطور که مستحضرید جریان روشنفکری در ایران، پس از مدتی به دو شاخه چپ و راست تقسیم شد، حضرت‏عالی نقش جریان چپ را در این روند چگونه ارزیابی می‏کنید؟

استاد دست‏غیب:به نظر من جناح چپ هم در این پروسه مقصر بود. برای این که آن‏ها در واقع از الگوی روسی پیروی می‏کردند، خب، بسیارشان وابسته به شوروی و مجری نیت‏های دولت روسیه بودند و فرق می‏گذاشتند بین دولت شوروی و دولت روس تزاری، در حالی که از نظر سلطه و بهره‏کشی هیچ تفاوتی با هم نداشتند. روسیه کمونیستی هم سنگ منافع خودش را به سینه می‏زد. جناح چپ، کار را به جایی رساندند که علناً نوشتند: نفت شمال را باید به روس‏ها بدهیم، همان‏طور که نفت جنوب را به انگلیسی‏ها دادیم! می‏گفتند: روس‏ها هم در ایران حقی دارند، چون دولت شوروی، دولتی سوسیالیستی است! بعد هم عوامل چپ، مارکسیسم را به صورتی عوامانه و بازاری در ایران رواج دادند و خودشان هم تجربه اجتماعی نداشتند و مردم ایران را نمی‏شناختند. بنابراین، چیزها می‏نوشتند که کسی از آن سردرنمی‏آورد و مثل رمزهایی بود بین خودشان. اضافه بر این ، صلاحیت آن کار را هم نداشتند.

کیهان فرهنگی: منظورتان صلاحیت علمی و آگاهی از دانش‏های جدید است؟

استاد دست‏غیب: بله، در بین آنها تنها چند نفر علوم جدید را می‏دانستند، ولی آنها یا مثل دکتر تقی ارافی از بین رفتند، یا بعد ناچار شدند خودشان را از جریانی که خلاف فرهنگ و ملیت ما بود، کنار بکشند. واقعاً آنهایی که خودشان را از حزب توده کنار کشیدند، مقام خاصی نزد مردم پیدا کردند. چون آنها به واقع به فرهنگ خودمان بازگشت کردند، کسانی مثل جلال‏آل احمد، خلیل ملکی و چند نفر دیگر و تنها آن وقت بود که موءثر واقع شدند ولی تا وقتی در آن مکتب بودند و به بیگانگان توجه می‏کردند و از مردم دور بودند و با منویات و افکار مردم، بیگانه بودند، کار تخریبی انجام می‏دادند.

کیهان فرهنگی: یک خلاء فکری هم، آن زمان در جامعه محسوس بود و همین باعث گسترش جریان چپ و حزب توده شد.

استاد دست‏غیب: بله، فرهنگمداران ما نتوانستند آن خلاء را پرکنند. یعنی بگویند آشنایی با فلسفه اروپایی لازم است، اما تکرار حرف‏های آنها، چیز نالازمی است. حالا بحمدالله به تدریج این فراروند دارد شکل بدیعی به خود می‏گیرد، یعنی تفکر در کشور ما، دارد یک سامانی می‏گیرد و ما به این نتیجه رسیده‏ایم، که دلیلی ندارد همانطور که مثلا هواپیمای جت یا کامپیوتر وارد کشور می‏کنیم، افکار دیگران را هم وارد کنیم، بایستی فکر را به محک آزمون بزنیم و ما هم انتخاب کنیم و از دریچه فرهنگ خودمان داوری کنیم.

کیهان فرهنگی: از فرهنگ خودمان صحبت می‏کنیم، مسأله شناخت این فرهنگ هم مطرح می‏شود. برخی‏ها، ناآگاهانه به تأثیر تبلیغات غربی‏ها، تصور می‏کنند همه چیز و از جمله فکر و فرهنگ و ادب و فلسفه، از یونان آغاز شده و سهمی برای دیگران و از جمله فرهنگ ما قایل نیستند، درحالی که مستندات تاریخی خلاف آن را نشان می‏دهد.

استاد دست‏غیب: فرهنگ ایران از زمان باستان و بعد هم فرهنگ ایران و اسلام یکی از ژرف‏ترین فرهنگهای جهان بوده. البته، موقعیت جغرافیایی ایران هم در آن نقش داشته، اولین باری که یونانی‏ها با فرهنگ شرق و بویژه با فرهنگ ایران آشنا شوند، چنان تأثیر عمیقی از ما گرفتند که افلاطون که به‏هر حال، مقام او در فلسفه آنقدر بالاست که یکی از افلاطونیان معاصر می‏گوید: بعد از افلاطون، فلسفه چیزی نبود، جز حاشیه‏ای بر افلاطون! همین افلاطون، ایده‏های اشراقی ایران باستان را جذب می‏کند و به طوری که روایت شده، یکی از متفکران مزدیسنایی، وقتی به آکادمی یونان می‏رود و افلاطون را می‏بیند، می‏گوید: این زرتشت است که اینجا نشسته! افلاطون، هم در «قوانین» و هم در «جمهور»، اشاره‏های خیلی صریحی به فرهنگ ایران دارد. پیداست که افلاطون، هم از نظر فلسفی و هم از نظر تاریخی با آیین مزدیسنایی و فرشته‏شناسی آن آیین، آشنایی عمیق و نزدیک داشته است. بعد از اسلام هم، رنسانس بزرگی در فرهنگ ایران صورت گرفت که بعضی‏ها می‏گویند قرن سوم هجری، ارج این رنسانس است و برخی دیگر از متفکران می‏گویند: کتاب‏های اصلی ما در واقع، آثار همین دوره است که باید خوانده شود. البته، من فکر می‏کنم این سیر تا قرن پنجم هم ادامه داشته و افراد بزرگی در این دوران پدید آمدند. البته، این سیر یک جریانی در پس خود داشته و تنها متکی به یک یا چند نفر نبوده و آن تعداد معدود از دانشورانی که ما می‏شناسیم، تنها نمایندگان یک جریان بزرگ و یک سیر تفکر بودند.

کیهان فرهنگی: به نظر شما جدای از رنسانس عظیمی، که پس از اسلام در ایران پدید آمد، چه عامل دیگری در ادامه سبب می‏شد که این موج علمی- فرهنگی تا قرن‏ها پیش‏برود؟

استاد دست‏غیب: ببینید! در کتاب «غزالی نامه» نوشته مرحوم جلال همایی آمده که یکی از علمای بزرگ که از بغداد به خراسان آمده بود، در نیشابور یا طوس، 80 نفر از اهالی زیردست و پا رفتند! یعنی این قدر در مردم ایران، نسبت به علم و عالم استقبال بود. آن زمان، مردم برای علم و عالمان ارزش فراوانی قایل بودند و به همین دلیل بود، که علم و دانش رونق گرفت و قرن‏ها موج ایجاد کرد و ارثیه‏های عظیمی برای نسل‏های بعد گذاشتند. این علایق در دوران اخیر در ما کم شده، نسل جدید به آن ارثیه‏های گرانبها اصلا آشنا نیست، این وظیفه مسوءولان فرهنگی است که اول خودشان این گنجینه‏ها را بشناسند و بعد آنها را به زبان امروز بیان کنند.

کیهان فرهنگی: همانطور که فرمودید، متأسفانه ما در ادامه نتوانستیم از آن گنجینه‏ها بهره ببریم، غربی‏ها از آن گنجینه‏ها استفاده کردند و تمدن جدید را بنیان گذاشتند.

استاد دست‏غیب: همین‏طور است. البته ما نمی‏خواهیم منکر اهمیت کسانی مثل شکسپیر، گوته و هوگو بشویم ولی متوجه باشیم خیلی از مطالب فکری فلسفی، بخصوص بعد از جنگهای صلیبی، از این مناطق به سیسیل و اسپانیا رفت و در افکار دانته، شکسپیر و هوگو موءثر واقع شد. این حقیقت را اندیشمندان خودشان اعتراف کرده‏اند و می‏گویند بدون آشنایی با ادبیات فارسی، نهضت رومانتیک اصلا نمی‏توانست به وجود بیاید. همینطور کاوش‏هایی که در زمینه‏های روانشناسی، فکری و ادبی در غرب شده ما ایده‏هایش را در شعر فارسی و فلسفه‏های خودمان ی‏بینیم. همین سعدی، که متأسفانه این روزها خیلی به او توجه نمی‏شود، یک دنیا ذوق و هنر و اندیشه به جهان ارایه کرده است او راجع به مسایلی که در روانکاوی امروز مطرح است. در یکی از غزلیاتش، می‏گوید:

لبان تشنه برآساید از وجود فرات

مرا فرات زسر برگذشت و تشنه‏ترم

شاعران ما با روشن‏بینی و ژرف‏اندیشی خاصی که داشتند، صحنه‏هایی از زندگی و معنا و مقصود زندگانی را تصویر کرده‏اند، که کم‏نظیر است. عرفانی که آنها مطرح کرده‏اند، یک عرفان خشک بی‏روح نیست، عرفانی است که اجزایش در سخنان عارفان ما، زنده است.

کیهان فرهنگی: در کشورهای غربی، عرفان همواره با ریاضت همراه بوده، در حالی که عرفان ما همواره با تفکر قرین بوده؛ بالاترین مقام عارف در عرفان اسلام مقام، تفکر است، البته، جاهایی ریاضت هم دارد، اما جالب است که سراسر ترک لذت‏نیست. گاه لذت، حتی لذت جنسی را هم جزو مستحبات آورده‏اند و جزو مناسک قرار داده، یعنی یک دستور است. این عرفان، تفاوت می‏کند با عرفانی که جاهای دیگر است. عرفان اسلامی، انسان را به تفکر و کشف و شهود می‏رساند، البته، عرفان راه‏های گوناگونی دارد، ما هم نفی نمی‏کنیم، ولی نزدیک‏ترین راهش تفکر است. مثنوی مولانا را عرفای ما به عنوان یک کتاب عرفانی می‏خوانند و فلاسفه آن را به عنوان یک کتاب فلسفی مطالعه می‏کنند، یعنی تفکر، مسیر اشراق و عرفان است.

استاد دست‏غیب: چیزی که واقعاً در فرهنگ ما شگفت‏انگیز است، این است که متفکران، شاعران و نویسندگان ما حتی در دوره‏های متأخر، که دیگر آن ابداعات قدیم را نداشته‏اند و همپایه ابن سینا و فارابی و بیرونی نبودند، اینها بازهم یک نکته‏هایی درباره معنای زندگانی دارند که کهنه نمی‏شود، مثل این که امروز دارند با ما صحبت می‏کنند. برای این که سخنان و دیدگاههای آنها در سطح زندگانی شناور نیست، بلکه در عمق زندگی شناور است و این امر واقعاً برای فرهنگ جهان خیلی مغتنم است.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب! برای حضور فرهنگی در دنیای جدید با توجه به داشته‏های فراوان فرهنگی خودمان، چه راههایی را پیشنهاد می‏کنید؟

استاد دست غیب: ببینید! اسناد نشان می‏دهند که یونانیان چیزهایی از مصر، میانرودان، چین و ایران گرفتند و اراده عقلایشان این بود، که یک گروه فرهنگی خیلی کوشایی را در یونان به‏وجود بیاورند و آوردند. اندیشمندان یونانی دوسه قرن کار فرهنگی را ادامه دادند و کلنی‏هایی را تشکیل دادند که شهر «تب» یا شهر «آتن» مادر شهر آنها بود. بعد به این سو و آن سوی مدیترانه رفتند و فرهنگ و زبان یونانی را اشاعه دادند. ببینید! زمانی که ما شهرنشینی داشتیم، آنها چیزی نداشتند. این مربوط به پنج هزار سال پیش است. آثار باستانی ما، در «سیلک» این را نشان می‏دهد که آن زمان در ایران تمدن بزرگی وجود داشته است. به هر حال، یونانیان در یک دوره دویست ساله، در تئاتر، فلسفه و پیکرتراشی به مقام بلندی رسیدند و همین‏ها را ما، در دوران اسلامی داشتیم. از اواخر قرن اول هجری تا قرن پنجم، ایران، پرورشگاه مردان بزرگ بود. البته در مصر و جاهای دیگر هم بود. اما اکثر متفکران اسلامی -ایرانی بودند. از ابن‏سینا و فارابی و بیرونی بگیرید تا طبری و خوارزمی و دیگران. این تمدن، به دلیل حمله مغول، آن طور که من تحقیق کرده‏ام، ضعیف شد. تنها در دوره شاه عباس که آدم سخت‏گیر و مصممی بود، فرهنگ و دانش و هنر تقویت شد و تاریخ نشان می‏دهد که او به فکر این امور بود، گرچه متأسفانه کارهایش ادامه و استمرار پیدا نکرد. جهانگردانی که آن زمان به ایران آمده بودند، از این امر تعجب می‏کردند. ایرانیان آن دوران، زیباترین و با فرهنگترین مردم دنیا بودند.

کیهان فرهنگی: حالا که به این حقایق واقف شده‏ایم، چه کاری باید بکنیم؟

استاد دست غیب: حالا نباید هیچ تعللی بکنیم. یک لحظه را که از دست بدهیم مثل این است که سالی را از دست داده‏ایم. باید خیلی جدی به اصطلاح غیرتفننی به کار بپردازیم. این مسئله برای ما، مسأله حیات و ممات است. باید به خود بیاییم.

باید همان طور که پیشینیان ما اهل معنا بودند، ما هم به واقع اهل معنا باشیم، نه این که تظاهر به ملی بودن بکنیم، اما در پی فراهم کردن وسیله برای رفتن به خارج از کشور باشیم. یا اینکه در خانه‏هایمان اسباب و وسایل خارجی بگذاریم و بعد بگوییم ایران را دوست داریم! این نمی‏شود، نباید سرخودمان را شیره بمالیم، واقعیت این است که این کار، کار پرزحمتی است. کاری است که از عهده یک نفر بیرون است. کار یک هیأتی است که خودشان را وقف پیشرفت دانش و فرهنگ بکنند، نه این که کسی بگوید سهم من چقدر می‏شود! این گونه کارها، کار عشق است، نقل فداکاری و ایثار است. این مسیر، راه زنده کردن عناصر حیاتی و پایدار فرهنگ ما، در همه زمینه‏هاست. ما باید انسان تربیت کنیم و این کار خیلی حساسی است. کار نظامی و لشگرکشی آسان است، اما آن چیزی که ما را در برابر هرگونه تهاجم حفظ می‏کند، ایجاد مصونیت در داخل است. تاریخ، امروز ما را در مقابل یک آزمون بزرگ قرار داده است. امیدواریم بتوانیم از این آزمایش تاریخی سربلند بیرون بیاییم.

کیهان فرهنگی: در این مسیر، به نظر شما ضروری‏ترین کاری که باید در حوزه فرهنگ و اندیشه انجام بدهیم، پرداختن به چه کاری است؟

استاد دست‏غیب: به نظر من ضروری‏ترین کار برای ما، تجدید حیات فرهنگی است. این کار، حتی از نان شب هم برای ما لازم‏تر است، اما توجه داشته باشیم که این کار، کار ظریفی است و باید با قید ظرافت انجام بشود. باید با دقت و ظرافت فرهنگمان را در همه زمینه‏ها بازسازی، تجدید، و امروزی کنیم. وقتی به دقت به امور و مسایل فرهنگی نگاه کنیم، می‏بینیم که بعضی چیزها هست که دوره‏اش واقعاً سرآمده. امروز اگر کسی پس از اتومبیل و هواپیما، بیاید یک نوع کالسکه اسبی درست کند، وقت خودش را هدر داده است، اما اندیشه‏ای که بزرگان ما در زمینه فقه و حقوق و فلسفه ارائه داده‏اند، اینها به دلیل عمق مطالب و معنا، یعنی همان چیزی که می‏شود به آن «عنایت الهی» گفت، کهنه نمی‏شوند. منتها، اگر ما نتوانیم آن اندیشه‏ها را طوری نشان بدهیم که برق و جلایشان معلوم باشد، قطعاً کارمان بی‏ثمر خواهد بود. درست مثل همین همایش‏هایی که گاهی برای بزرگانمان برگزار می‏کنیم و متأسفانه تنها در حد صرف ناهار و شام است.

کیهان فرهنگی: متأسفانه متولیان فرهنگ، نگاهشان به فرهنگسازان گذشته ما، بیشتر نگاهی موزه‏ای است، نه یک چیز نو و درس‏آموز برای حال و آینده. در حالی که ما می‏توانیم در بسیاری از امور معیار باشیم، متأسفانه وقتی برای این گونه مسائل و شخصیت‏ها همایش می‏گذاریم، یک چیز گرد گرفته و موزه‏ای را از آن شخصیت‏ها به نمایش می‏گذاریم. البته آنچه را هم که اندیشمندان غربی عرضه می‏کنند برای ما قابل استفاده است، اما باید آن اندیشه‏ها را به محک فرهنگ خودمان بزنیم، نه این که فرهنگ خودمان را با متر و معیار آنها بسنجیم.

استاد دست‏غیب: دقیقاً.

کیهان فرهنگی: دکتر شریعی در کتاب «انسان و اسلام»، مکانیسم استخراج و تصفیه منابع فرهنگی را پیشنهاد می‏کرد، خوشحال می‏شویم که دیدگاه شما را در هم زمینه نیاز به پالایش فرهنگ سنتی، بشنویم.

استاد دست‏غیب: این کار، کار سختی است. صرف‏نظر از این که این امر به دست فرد یا جمع، یا سازمانی انجام شود، یا این که چگونه این کار صورت بگیرد و با چه روشی، اصل کار، مهم و دشوارر است. اما اگر فرد یا جمعی به این نتیجه برسند، که ما مشکل فرهنگی داریم و باید این مشکل را به شکل رضایت‏بخشی حل کنیم، این تشخیص از آن هم مهمتر است. این تعبیری که عرض می‏کنم، از یک اندیشمند غربی است، ولی تعبیر درستی است که «باید عناصر مرده و زنده سنت را، از هم باز کنیم.» عناصری در سنت هست که سیال، عمیق و مهم‏اند و اصلا هویت و شناسنامه ما به آنها بستگی دارد و اگر آنها نباشند، دیگر نمی‏شود، به ما گفت «ایرانی مسلمان» بلکه یک چیز دیگری می‏شویم، کما این که خیلی‏ها که از ایران به خارج رفته‏اند، در جامعه اروپایی یا آمریکایی مستهلک شده‏اند، حالا اگر خودشان مستهلک نشده‏اند، نسل بعدی‏شان شده‏اند. اولین کار ما، باید این باشد که عناصر زنده و حیاتی سنت و فرهنگ خودمان را تشخیص بدهیم و دریابیم که قوام ایرانی بودن ما به چیست؟

کیهان فرهنگی: به عبارت دیگر دریابیم که با داشتن چه عناصری می‏توانیم ایرانی باشیم و اصالت خودمان را حفظ کنیم؟

استاد دست غیب: در واقع یک رکن اساسی هویت ما «زبان فارسی» و رکن دیگرش «دین ماست». به طور کلی، نکته اول: این است که ما متوجه باشیم که اگر زبان خودمان را ا زدست بدهیم، در واقع میراث خودمان را از دست داده‏ایم، برای این که آثار فرهنگی ما در زبان فارسی منعکس شده، چه فرهنگ ملی و چه فرهنگ دینی و عرفانی ما. بنابراین، باید این زبان را با چنگ و دندان حفظ کنیم و البته، حفظ آن هم به این نیست که به قول شما آن را در موزه نگهداریم و به صورت یک شیئی موزه‏ای به آن نگاه کنیم، بلکه باید این زبان را غنی کرد و پرورش داد. موضوع دیگر، این است که ما حق نداریم به کمک هرمنوتیک اروپایی بیاییم، دین را ارزیابی کنیم و بگوییم تفسیر من از آیات قرآنی این است. نه، تجدد در دین به این صورت، درست نیست. این حرف، البته به این معنا نیست که باید دریچه فرهنگ خودمان را به روی تمام فرهنگها ببندیم. نه، ما باید دریچه فرهنگ خودمان را به روی تمام فرهنگها باز کنیم، اما باید ببینیم آنها چه می‏گویند و اندیشه‏های آنها را با فرهنگ خودمان محک بزنیم، نه برعکس.

کیهان فرهنگی: متأسفانه این موضوع نه تنها در مسایل دینی بلکه در مسایل ادبی ما هم به شکل ناهنجاری اتفاق افتاده است.

استاد دست غیب: چندی پیش یکی از نویسندگان -داریوش آشوری- که کارش هم خوب است و آدم مطلعی است و در زبان و فلسفه هم آثاری دارد، کتابی درباره حافظ نوشته بود به اسم «هستی‏شناسی حافظ» و بعد در آن کتاب، تجدیدنظر کرد و اسم آن را به «عرفان و رندی در شعر حافظ» تغییر داد. من وقتی این اثر را خواندم، دیدم آشوری، آنجا اساس کار را بر هرمنوتیک فلسفی هیدگر و گادامر و دیگران گذاشته، یعنی با معیار آنها درباره حافظ، صحبت کرده است؛ گرچه از «کشف‏الاسرار میبدی» و «مرصادالعباد» هم چیزهایی آنجا نقل کرده، اما اساس، همان است که هیدگر درباره شعر و زبان گفته، من دیدم که این کار درستی نیست. تردیدی نیست که فلسفه و فیلسوفان اروپایی خیلی مهم‏اند، حالا چه افلاطون، چه ارسطو و چه کانت و هگل و دیگران، اما این دلیل نمی‏شود، که ما برای تعیین اندیشه حافظ یا مولانا، هگل را مبنا قرار دهیم. این کار به نظر من از خودبیگانگی به مفهوم فرهنگی آن است. الان هرجا صحبتی می‏شود و بحثی درمی‏گیرد، من می‏گویم آقا! نمی‏گویم «فوکو» یا «دریدا» را نباید خواند، ولی می‏گویم باید ببینیم این آثار وقتی به زبان ما برمی‏گردد، اثرش در فرهنگ ما چیست، آیا مناسبتی هم با فرهنگ ما دارد؟ این است که در کتابم «مستی شناسی حافظ» به نقد دیدگاه آشوری درباره حافظ پرداخته‏ام.

کیهان فرهنگی: در آن کتاب، به چه جنبه‏ای از هنر حافظ تکیه کرده‏اید و اصولا تفاوت دیدگاهتان با دیدگاه دکتر آشوری در چیست؟

استاد دست‏غیب: همان طور که گفتم، آنجا دکتر آشوری براساس نقد هرمنوتیک، به سراغ حافظ رفته. من روی جنبه‏های شاعری حافظ تأکید کرده‏ام و حرفم این است که به اصطلاح نقد آشوری «جواب نمی‏دهد»، یعنی حافظ را به ما معرفی نمی‏کند. آن حافظی که ما داریم، آن شمس‏الدین محمد حافظی که در قرن هشتم زندگی کرده و آن حرف‏ها را زده، با این مطالبی که در کتاب دکتر آشوری آمده، تناسب و سنخیتی ندارد. البته ایشان هم می‏تواند پاسخ بدهد و دیگران هم می‏توانند حتی کارهای ما دو نفر را نقد یا رد کنند، ولی فکر می‏کنم فاصله‏ای که من با حافظ دراین کتاب پیدا کره‏ام، شاید کوتاه‏ترین فاصله‏ای باشد که در دوره جدید به آن رسیده‏ام.

کیهان فرهنگی: در یکی دیگر از آثارتان هم به این موضوع اشاره کرده بودید.

استاد دست‏غیب:بله، در کتاب «حافظ شناخت» هم که درسال 78 در دو جلد چاپ شد، من به هسته‏های این فکر رسیده بودم، اما آن اثر نقص دارد و ضمناً یک مقدار طول و تفصیلی دارد که مربوط به تجربه ناکافی من بود. به همین دلیل در «مستی‏شناسی حافظ» سعی کرده‏ام شاخ و برگها را بزنم و مستقیماً مسایل را به طور شفاف و روشن بیان کنم. کتاب من سال‏ها پیش چاپ شد و در اصل متعلق به دهه 50 بود و نزدیک به 30 سال ازآن گذشته بود و می‏بایست در آن تجدید نظر می‏کردم. فکر می‏کنم کتاب «مستی‏شناسی حافظ» حق شاعری حافظ را بهتر ادا می‏کند تا آن کتابی که قبلاً نوشته بودم.

کیهان فرهنی: استاد! در دهه 50 هم مقالاتی درباره حافظ در مجله فردوسی می‏نوشتید، آیا کتاب «حافظ شناخت» ادامه و گسترش یافته همان مقالات است؟

استاد دست‏غیب: نخیر، پیش از این، من آن مقالات را خیلی سبک سنگین کردم، بعد با خودم گفتم این طوری نمی‏شود که چهار تا غزل حافظ را بخوانم و با یک پیشداوری بروم سراغ حافظ، که مثلاً او عارف، صوفی و رند بود یا نه؟ تصمیم گرفتم که این کتاب را مجدداً بخوانم و مشکلاتش را حل کنم. این بود که تمام اشعار حافظ را مجدداً به دقت خواندم و چیزی هم براساس این مطالعه نوشتم به نام «ترمینولوژی حافظ»، و 7-8 سالی هم روی این کار وقت گذاشتم که توضیح ابیات و سوابق اشعار حافظ را در اشعار شاعران دیگر پیدا کنم، امابعد دیدم که شخص دیگری این کار را در 5جلد انجام داد و با کمک دستگاه‏های جدید یک کار دانشگاهی کرده.بنابراین، آن کار را کنار گذاشتم.

کیهان فرهنگی: استاد! همان‏طور که مستحضر هستید، مقوله «نقد ادبی» امروز در دنیا به عنوان یک رشته دانشگاهی در بسیاری از دانشگاه‏های جهان تدریس می‏شود، وضعیت این رشته درحال حاضر در دانشگاه‏های ما چگونه است؟

استاد دست‏غیب: بله، در دانشکده‏های ادبی ما درسی هم به نام نقد ادبی هست، ولی خیلی جدی گرفته نمی‏شود و بعد هم من دیده‏ام کسانی که این رشته را تدریس می‏کنند، بیشتر محقق ادبیات‏اند تا این که نقاد باشند. یعنی یک نظریاتی به عنوان نقد ادبی به دانشجویان عرضه میشود و بعد هم همان مطالب را که بیشتر جنبه تئوری و نظری دارد، از آن‏ها امتحان می‏گیرند و به اصطلاح می‏شود گفت در دانشکده‏های ادبی ما، بیشتر تحقیق در نظریه‏های نقد ادبی داریم تا خود نقد.

کیهان فرهنگی: نقد خاصی را در حال حاضر در دست تألیف یا ترجمه ندارید؟

استاد دست‏غیب: من به دلیل پیری و فرسودگی، دیگر کار جدی مستقلی نمی‏توانم بکنم. هم دست راستم آسیب دیده و هم مقداری از بینایی‏ام را از دست داده‏ام، حالا اگر بخواهم یک مقاله 5- 6 صفحه‏ای بنویسم، یک ماه طول می‏کشد.

کیهان فرهنگی: بحمدالله ذهنتان همچنان پربار است.

استاد دست‏غیب: متشکرم، اما حالا اگر بخواهم کتابی را نقد کنم، بیشتر به صورت شفاهی کار می‏کنم، یعنی باید دیگران کتاب را برایم بخوانندو بعد من مطالبی را بیان کنم و آنها ضبط و پیاده کنند، خودم به تنهایی قادر نیستم کار مستمر و مستقلی را انجام بدهم، قبلاً که نیرو داشتم، در شبانه‏روز 15تا 17 ساعت کار می‏کردم، حالا توانایی گذشته را ندارم و از لحاظ بینایی در مضیقه هستم، ولی به هرحال تا آنجا که مقدور است باید کوشش کرد.

کیهان فرهنگی: استاد! لطفاً از دیگر کارهای در دست چاپتان هم بفرمایید.

استاد دست‏غیب:کار دیگرم، ترجمه یکی از نمایشنامه‏های شکسپیر است به نام «همان طور که بخواهی» یک ترجمه دیگر هم از خانم مارکارت مید؛ مردم‏شناس آمریکایی دارم به نام «فرهنگ و تعهد»، اثر دیگرم «پیدایش رمان فارسی» است که دوره اول و آغازین رمان‏های فارسی را نشان می‏دهد. کتاب دیگری که زیرچاپ دارم؛ «نقد ادبی و رویکردهای آن»، است که شامل همان مباحثی است که در نقد ادبی مطرح است. در ضمن، هفت عنوان از کتاب‏هایم را که در آنها تجدیدنظر کرده‏ام، قرار است توسط انتشاراتی در شیراز منتشر شود.

کیهان فرهنگی: انتشارات نوید؟

استاد دست‏غیب: بله، و یکی از آنها «مستی‏شناسی حافظ» است. یک کتاب هم درباره «پست مدرن» نوشته‏ام که جزو برنامه‏ام نبود و تنها از روی ضرورت آن را نوشتم برای این که دیدم موضوعش خیلی مورد توجه و علاقه جوانان است و خیلی هم بحث و ترجمه می‏شود ولی درک مطلب آن برای جوانان مشکل است. دراین اثر، سعی کرده‏ام جنبش مدرن و پست مدرن را به صورتی که با زمان ماهم موءآنستی داشته باشد و بشود آن را تعقیب کرد، با بیانی خالی از ابهام و ایهام توضیح بدهم. ناشر آن، انتشارات داستانسرا- آقای ولی‏زاده- قول داده این کتاب را پیش از اسفندماه آماده چاپ کند.

کیهان فرهنگی: جناب دست‏غیب! به عنوان حسن ختام این گفت‏وگو، علاقه‏مندیم حاصل یک عمر پر افت و خیز و تجربیات و مطالعاتتان را در یک جمله بشنویم.

استاد دست‏غیب: من دراین سنی که هستم، به این نتیجه رسیده‏ایم که بزرگترین موفقیت اشخاص این است که در درجه اول خداشناس باشند و در درجه دوم به خلق خدمت کنند. فکر می‏کنم این عمیق‏ترین چیزی است که انسان می‏تواند در زندگی داشته باشد. حالا فلسفه‏ها و استدلال‏هایش که طول و تفصیل هم دارد، به جای خودش و اینها در علم کلام و حکمت آمده است، ولی گوهره‏اش همین است.

نیک‏بخت کسی است که به این مرتبه برسد. البته کار ساده‏ای نیست، ولی امکانش هست.

کیهان فرهنگی: جناب دست غیب! برای شما آرزوی سلامت و موفقیت داریم و از این که فرصت مغتنمی را در دو جلسه در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاریم.

استاد دست‏غیب: من هم از محبت و زحمت شما سپاسگزارم و امیدوارم که شما هم موفق و موءیدباشید.